

## حزب زحمتکشان ملت ایران و انقلاب اسلامی

○ حسین آبادیان

۲۰۹

اشاره

در سال ۱۳۷۷ به همت مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی کتابی تحت عنوان زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی منتشر شد که واکنش‌های مثبت و منفی بسیاری در داخل و خارج کشور در پی داشت. در وهله نخست هیچ منتقدی - چه مخالف و چه موافق - در اصالت اسناد استفاده شده تردیدی نکرد. این‌ها اسناد خانگی بقائی بودند که اصالتشان به اندازه‌ای بود که راه را بر هر گونه شبهه‌ای مسدود می‌نمود. به همین جهت این کتاب به عنوان تنها منبع موثق اسنادی در مورد بقائی جای خود را در بین اهل تحقیق در مورد تاریخ معاصر ایران باز کرد. شاید تنها ایراد اساسی بر این کتاب این بود که گویا اسناد با هدف قبلی دست‌چین شده‌اند. در این زمینه دو رویکرد وجود داشت: عده‌ای به راه و روش بقائی باور داشته و دارند که این خود دو دسته را در بر می‌گیرد: گروهی برای وی سابقه مبارزاتی علیه رژیم سابق تصویر می‌کنند و این گونه تصور می‌نمایند که گویا نویسنده کتاب اسنادی را که در زمینه این مبارزات وجود داشته است حذف کرده است. عده‌ای دیگر که در سلطنت طلب بودن بقائی و باورش به ضرورت استمرار حکومت شاهنشاهی تردیدی نداشته و ندارند به انتقاداتی که بر روش سیاسی بقائی وارد شده است ایراداتی را وارد می‌دانند. اینان روش بقائی را درست ارزیابی می‌کنند و از آن دفاع می‌نمایند و حتی تأسف می‌خورند که چرا شاه از رهنمودهای او برای مهار انقلاب استفاده لازم را نکرد. در طیف

مخالفین بقائی نیز عده‌ای بر این باورند که گویا همه واقعت در مورد بقائی گفته نشده است. این عده حتی بعضاً بدون این که کتاب را خوانده باشند در مورد آن داوری‌های عجیبی کرده‌اند. به طور مثال در شماره ۵۳ مجله ایران فردا در پایان مقاله‌ای که به مسئله ملی شدن نفت ایران پرداخته بود، کتاب زندگینامه بقائی را در زمره منابعی ذکر کرد که گویا فقط در ضدیت با مصدق نوشته شده است! جالب این که نویسنده همان مقاله وقتی کتاب را خوانده بود در نگارش مقالات بعدی خویش ارجاعات فراوانی به آن صورت داد و حتی در برخی مقالات منبع منحصر به فرد وی همان کتاب بود. به هر حال بعد از آن که کتاب منتشر شد، اسناد دیگری به دست آمد که می‌توانست به نحوی مکمل آن باشد، بخشی از این اسناد که شاید تا حدودی به شبهات مخالفین بتواند پاسخ دهد موضوع مقاله‌ای است که در پی می‌آید. این اسناد بر دو دسته‌اند: تعدادی بیانیه‌های حزبی و تعداد دیگری نیز اسناد منتشر نشده و شخصی هستند که در مورد مقوله برخورد بقائی با انقلاب و تحلیل وی از سمت و سوی حوادث و مهم‌تر تلاش وی برای مهار انقلاب بسیار جالب توجه و آموزنده است. نکته در این است که این اسناد همه مربوط به سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ می‌باشد. بقائی مرد شرایط بحرانی بود و همیشه وقتی آفتابی می‌شد که تهدیدی عظیم حکومت پهلوی را در معرض مخاطره قرار می‌داد. این بار هم پس از حدود سیزده سال سکوت به میدان آمد تا بار دیگر بخت خود را بیازماید، اینک ببینیم که سناریوی وی در این شرایط تاریخی چه بود؟

از سال ۱۳۵۶ همزمان با دوران زمامداری جیمی کارتر در آمریکا و نخست‌وزیری دکتر جمشید آموزگار در ایران، بار دیگر فعالیت‌های حزب زحمتکشان به شکلی محدود از سر گرفته شد. گردانندگان حزب از یک سال تا پیروزی انقلاب اعلامیه‌ها و بیانیه‌های بسیاری در ارتباط با حوادث روز کشور منتشر کردند. روزنامه‌ها از مصاحبه با بقائی اجتناب می‌کردند. به عبارت بهتر از نظر تاریخی این حزب به فراموشی سپرده شده بود و به جز عده‌ای معدود کسی آن را جدی نمی‌گرفت. در این ایام بقائی شعارهای حقوق بشر کارتر و اقدامات آموزگار را وسیله‌ای در دست کمونیست‌ها می‌دانست تا این گروه‌ها بار دیگر از آشیانه‌های خود خارج شوند و تلاشهای خود را از سر گیرند. وی به این مسئله اعتراض داشت که بیانیه‌های شدیدالحنی با «شعارهای تند مارکسیستی» منتشر می‌شود «بدون آن که نویسندگان آن‌ها مورد تعقیب قرار گرفته باشند». وی این اعلامیه‌ها را وسیله‌ای می‌دانست تا به دنیا وانمود نمایند که در ایران آزادی کامل وجود دارد.<sup>(۱)</sup> اعلام شد هر تلاش و کوششی که خارج از محدوده «فضای باز سیاسی» اعلام شده، می‌تواند «پایه‌ای برای حرکت‌های نسنجیده بعدی گردد، که غفلتاً و برخلاف پیش‌بینی برپاکندگان آن منجر به شکستن شیشه و آتش زدن مینی بوس و ضرب و جرح

آنان می‌گردد.» حزب در این نخستین بیانیه خود بعد از سال‌ها سکوت و مماشات با دستگاه ساواک و رژیم پهلوی اینک بار دیگر به صحنه آمده بود و در حرکت‌های مردمی رد پای مزدورانی از رژیم را جستجو می‌کرد. مبارزات مردمی در قاموس بقائی امری ناشناخته بود و به اقتضای اسلاف خود—از رجال دور پهلوی—ایران را موضوعی برای دسایس قدرت‌های جهانی می‌دید و لاغیر. اینک، با این که از نزدیک بسیاری واقعیات را مشاهده می‌کرد و محل زندگی‌اش در جایی واقع بود که قاعدتاً باید وی را بیشتر با امور روزمره درگیر می‌ساخت، اما طبق اسناد موجود، او تعدادی اندک از بازیگران حرفه‌ای را در پشت تحولات کشور می‌دید و تنها وقتی—تا حدی—به حقیقت پی برد که به گمان خود در صدد مهار این خیزش برآمد. او می‌گفت در پشت ناآرامیهای کشور رد پای مزدورانی دیده می‌شود که از سالها پیش در گروه‌های سیاسی و جماعت‌های روشنفکری حکومتی برای چنین روزهایی جاسازی شده‌اند. از دید وی آنان با روش‌های ماهرانه حرکت آرام و صحیح سیاسی را از مسیر اصلی خود منحرف می‌نمایند و به کمک عوامل خویش حادثه‌آفرینی می‌نمایند. به گفته او از نظر دولت آموزگار هیچ چیزی اهمیت ندارد. «آن چه برای او مهم است، این است که نباید هنگام مسافرت پرزیدنت کارتر رئیس جمهوری ایالات متحده به ایران حرکتی آزادی خواهانه به عمل آید، بلکه



باید تظاهراتی علیه ایشان و مردم آمریکا و با شعارهای تند مارکسیستی توأم با بی حرمتی علیه مقامات عالیه برگزار گردد تا به رئیس جمهوری تفهیم گردد که اگر وضع موجود تغییر کند، ایران به دست مارکسیستها خواهد افتاد، و درخواست کنندگان آزادی و حکومت قانون جز مثنی کمونیست و بیگانه پرست کسی نیست!» برای حزب زحمتکشان این مقوله ناپذیرفتنی بود که دستگاه جهانی ساواک نتواند از عهده حل بحران برآید. به همین دلیل اصرار داشت که این مردم نیستند که در امر مبارزه پیشگام هستند بلکه این مقامات امنیتی هستند که تلاش دارند این گونه وانمود سازند که اگر در ایران آزادی و حقوق بشر داده شود، برندگان اصلی آن همان کمونیست ها خواهند بود. این استراتژی شخص بقائی بود در نزدیک به چهل سال حضور او در صحنه سیاسی کشور از شهریور بیست تا آن روز. بقائی از کسانی بود که همیشه حتی کوچک ترین شعارهای آزادی خواهانه را دامی آراسته شده، از سوی اردوگاه شرق در برابر ایرانیان می دانست. او خود در زمره نخستین کسانی بود که هیچ اقدام مردمی را بر نمی تابد و با دیدی نخبه سالارانه توده های مردم را فقط برای ایجاد درگیری با مخالفین تحمل می کرد و لاغیر.

با این دیدگاه بود که حزب هشدار می داد که عامل اصلی تشنجات، دانشجویان نیستند، «بلکه آن هفتاد نفری هم که به گزارش خبرگزاری پارس در روز جمعه ۵۶/۹/۱۸ در ورزشگاه آریامهر پرچم آمریکا را از برابر ورزشکاران آمریکایی پایین انداخته و آمریکایی به خانه ات برگرد گویان انگشتان خود را به علامت پیروزی به سوی «تاواریش»ها<sup>(۲)</sup> نشانه رفته اند. نه تنها دانشجو نبودند بلکه در مأمور مسلم دستگاه بودن آن ها نباید تردید کرد.» این همان ذهنیت بیمارگونه ای بود که دستان حزب توده رادر احزاب: «ملیون»، «مردم»، و «ایران نوین» و حتی «حزب رستاخیز» می دید و کوچک ترین سابقه همکاری حتی جزئی با حزب توده و حتی در حد اتهام، کافی بود که این تشکیلات، بازیچه دست نفوذیهای شوروی قلمداد شود.

با این تفسیر حزب زحمتکشان تنها حزبی بود که خلوص ضدیت با کمونیسم در آن دیده می شد؛ البته این هم بعد از زمانی بود که گروه انشعابی خلیل ملکی را از حزب بیرون انداختند و گرنه حتی بنیادگذاران حقیقی این حزب نیز همان توده ای های سابق بودند. به هر حال بقائی مثل بسیاری دیگر از رجال این دوران با دیدی توطئه پندار، از تحلیل آن چه در پیرامونش می گذشت عاجز ماند. ذهنیت نسل او به دلیل شرایط جنگ سرد، مک کارتیسم و تبلیغات روانی سرویس های امنیتی غرب فقط و فقط به خطر شوروی پرداخته بود؛ لذا با آن ابزار درک تحولاتی که هم اینک در کشور روی می داد غیرممکن بود.

با این وصف تعطیلی دانشکده اقتصاد و مدرسه عالی کامپیوتر برای آن دانسته شد تا دانشجویان انگیزه پیدا نمایند و به فعالیت‌های براندازی کشیده شوند. معلوم نیست چرا باید ساواک، چنین ریسک بزرگی کند و به امواجی دامن زند که پیش از همه دامنگیر خودش خواهد شد؟ حزب بر این باور بود که با این وضعیت دانشجویان به شعار «غرقش کن من هم روش» کشیده می‌شوند و این امر دلیلی ندارد جز «وجود بیگانه پرستان» در دستگاه دولتی که البته منظور شوری پرستان بود و گرنه خود، تردیدی نداشت که نخبگان سیاسی کشور به چه میزان برکشیدگان قدرت‌های بزرگ غربی اند.

حزب هشدار داد که در محرم سال ۱۳۵۶ همین عوامل «در لباس افراطیها» وارد تجمعات مردم می‌شوند. شعارهای تندی می‌دهند و مردمی که لبریز از نفرت هستند، به دنبال آنان کشیده می‌شوند و این افراد در موقع مقتضی می‌گریزند و مردم از همه جا بی‌خبر آماج گلوله و تیغ و چماق می‌شوند.

تعطیلی دانشگاهها که منجر به محرومیت از تحصیل ده‌ها هزار تن از دانشجویان و ایجاد عصبانیت در خانواده‌های آنان می‌شود، در زمره اقدامات و تلاش‌های دولت آموزگار برای ایجاد نارضایتی در مردم دانسته می‌شد. حزب تحلیل می‌کرد که در بین خانواده‌های این دانشجویان افسران و درجه‌داران هم هستند، پس دیر یا زود اینان نیز به صف ناراضیان خواهند پیوست. امری که وی به شدت از آن وحشت داشت.

از سوی دیگر عده‌ای تلاش می‌کنند مبارزات مسالمت‌آمیز مردمی را که به نظر حزب برای استقرار قانون و حفظ قانون اساسی است به مسیرهای دیگری سوق دهند و «این فکر را در مغز جوانان تزریق نمایند که مبارزه قانونی و مسالمت‌آمیز ثمربخش نیست و تنها راه نجات از این اختناق و حکومت ستمگر سرنگونی رژیم است، آیا برای این عمل نامی جز خیانت به مملکت می‌توان یافت؟»<sup>(۳)</sup> توجه کنید! بقایای حساب دولت آموزگار و شخص شاه و رژیم او را از هم جدا می‌دانست. روش تبلیغی که سال‌ها در مورد دولت‌های گذشته نیز به کار بسته بود؛ اما این بار، دیگر فایده‌ای نداشت. انگشت مردم، اینک به سوی محور استبداد یعنی شخص شاه نشانه رفته بود. حزب معتقد بود که در برابر دولت، چیزی جز گروه‌های متشمت، پراکنده و فاقد تشکیلات نیستند. وانگهی، دهها سلیقه و فکر و هدف و شیوه مختلف دیگر، برای مبارزه وجود دارد. گفته می‌شد: «آیا سرسری گرفتن مسائل و کشاندن مردم به مبارزه و تظاهر و حرکات اجتماعی قبل از ایجاد یک رهبری واحد مبارزه و جمع‌آوری همه نیروهای آزادی‌خواه و ملی در یک تشکیلات منظم و منضبط اشتباه نخواهد بود؟»

کمیته مرکزی حزب زحمتکشان در جلسه مهرماه سال ۱۳۵۵ خود به این نتیجه رسیده بود

که تنها راه به ثمر نشستن خواسته‌های مردم، اتحاد صادقانه همه گروه‌هایی است که «طرفدار اجرای کامل و بدون تجزیه قانون اساسی» هستند. مجدداً در بیانیه هشتم خردادماه سال ۱۳۵۶ به مناسبت بیست و هفتمین سالروز تأسیس حزب<sup>(۴)</sup> بر همین مضمون تأکید شد. به عنوان واجب عینی بار دیگر از همه طبقات مردم خواسته شد نظر خود را در این زمینه اعلام نمایند. حزب از بین «وصول به هدف از طریق خشونت یا مبارزه قانونی و مسالمت‌آمیز» در چارچوب قانون اساسی روش اخیر را برگزیده بود:

این اعتقاد حزب بر مبنای عواملی از قبیل موقعیت خاص جغرافیایی ایران و میزان رشد و آمادگی مردم، معتقدات مذهبی و ملی و بر اساس خط مشی مصوب کنگره اول حزب، مورخ مردادماه ۱۳۴۱ اتخاذ گردیده است و به علاوه حزب معتقد است که در شرایط موجود شیوه‌هایی که به هر تقدیر به خشونت کشیده شود، نه تنها کوچک‌ترین نفعی را در بر ندارد، بلکه موجب اتلاف نیروی انسانی جوان و با ارزش مملکت خواهد بود.

از شکست «فدائیان مسلح فلسطین با دادن ۲۰/۰۰۰ قربانی» به عنوان شاهد مثال استفاده شد. مضافاً این که ایرانیان نیروی نظامی و انتظامی را از آن خود می‌دانند و با آن‌ها نزاعی ندارند: «چرا اجازه بدهیم که کج سلیقه‌ها، تکرویه‌ها، خودخواهیها و اشتباهات و یا احیاناً تبعیت از احساسات ما را از هدف‌های قانونی دور کند؟» اعلام شد که با وجود روابط مستحکم ایران با رژیم‌های کمونیستی، مارکسیسم در کشور نمی‌تواند منشاء اثر باشد و «اکثر آنهایی که تظاهرات مارکسیستی می‌کنند عوامل خود حکومتند که گردانندگان اطلاعاتی، امنیتی، تبلیغاتی و صنعتی [!] و از همه بالاتر حزب فراگیر دولتی آن هم در سطح بالا از مارکسیست‌های ظاهراً پشیمان دیروزند. حکومت در عین تظاهر به مبارزه با کمونیسم نمی‌داند که در دام مارکسیست‌های ظاهراً نادم گیر افتاده و توجه ندارد که همین عوامل با فشاری که به نام حکومت بر مردم ایران وارد می‌کنند، عالمانه و ماهرانه و با نقشه‌های حساب شده، موریانه وار رژیم ایران را از داخل می‌خورند و همین قبیل اعمال است که مملکت را در لبه پرتگاه قرار داده است.»<sup>(۵)</sup>

با این دید کسانی با قانون اساسی مخالف‌اند که این قانون با مرام آن‌ها مخالفت دارد و یا «کسانی که طالب حکومت‌های دیکتاتوری هستند!» بالاخره این که حزب زحمتکشان از همه مردم خواست برای «ایجاد یک رهبری واحد» تلاش نمایند و حزب هم «صادقانه و بی‌ریا همه امکانات و نیرو و تجربیات تشکیلاتی خود را در اختیار این رهبری قرار می‌دهد و مخصوصاً از پیشوایان مذهبی می‌خواهد که مانند گذشته هدایت و پشتیبانی معنوی خود را از این مبارزه به حق ملت ایران دریغ ندارند.»<sup>(۶)</sup> به عبارت بهتر حزب رهبری امام خمینی (ره) را در این جنبش عظیم که مورد انکار هیچ انسان عاقلی نبود نادیده می‌گرفت و همیشه بر این موضوع تأکید می‌کرد که نهضت از



فقدان رهبری رنج می برد و جالب این که هم حزب و هم شخص بقائی خود را به عنوان رهبری نهضت پیشنهاد می کردند!

در این دوران مثل ایام ملی شدن صنعت نفت، حزب زحمتکشان از کسانی که گزارش هایی برای آن ارسال می کردند، استفاده می کرد و البته آن را در چارچوب تحلیل های خاص خود به کار می گرفت. عده ای از این گزارشگران طبق تحلیل حزب در قم اخباری را برای «دستگاه رهبری» که البته کسی جز شخص بقائی نبود ارسال می کردند. در یکی از این گزارش ها نویسنده آورده است که در قم و اطراف حرم سیر می کرده است، در این زمان دسته های سینه زنی و زنجیرزنی ضمن حمل پرچم ها و بیرق های معمول این ایام پرچم سه رنگ ایران را که «لابد... از مواهب وطن پرستی مورد ادعای رژیم است» با خود آورده بودند. در حرم «چند تا آدم ماوراء انقلابی که معمولاً همه جا حضور دارند» به جمعیت اضافه شدند و «ناگفته نماند این هم از مزایای رژیم سلطنتی انقلابی دیکتاتوری ایران است که نباید زیاد تعصب کرد چرا که اعلیحضرت در کتاب شیر و خورشید در پاسخ خبرنگار فرانسوی فرمودند: ما از خود انتقاد می کنیم، لابد اگر لازم باشد علیه خود نیز شعار هم می دهند والله اعلم!»

۲۱۵

تحلیل عوامل بقائی را بنگرید که حتی بر این باور بودند که شخص شاه نیز از مردم می خواهد علیه وی شعار دهند! به هر حال به قول این گزارشگر عده ای شعارهای تند مارکسیستی و مذهبی سردادند:

«در حرم از سرعت جمعیت طبق معمول کاسته شد ولی سرگرد شهربانی که آنجا ناظر بود سعی داشت دسته اخیر را زودتر از موعد از حرم خارج کند. مسلماً این برای طبیعی نمایاندن صحنه بوده است و گفت: آقایان ترا به سیدالشهداء تندتر حرکت کنید. البته بر هر انسان عاقلی که عقل سلیم داشته باشد، روشن است که دسیسه ای در کار بوده است چرا که دسته ای که نه شعار ضد سلطنتی می دادند و نه بیشتر از حد معمول در حرم معطل شده، نه حتی بی نظمی رخ داده بود، چرا آقای سرگرد سعی داشت جمعیت را زودتر بیرون کند؟»

این گزارشگر حادثه، در ادامه اضافه کرد که در همین احوال افسر دیگری بدون دلیل و برهان به مردم هجوم آورد. او مردم را به زور از صحن خارج کرد. در خارج صحن «ساواکی های ماوراء انقلابی شروع به دادن شعارهای زنده باد خمینی و مرگ بر شاه کردند و عده معدودی که فریب نعل وارونه را خورده بودند شروع به تکرار شعارها کردند. من چون وضع را چنین دیدم با تمام قوت فریاد زدم شعار نده، که متعاقب آن مردم پراکنده شدند [!] آن چه بیشتر جلب توجه می کرد آن بود که آن آدمکها یا بهتر بگویم ساواکیها به محض بیرون آمدن از حرم سعی بر این داشتند که مردم را به طرف پاسگاه و پلیس بکشانند. خلاصه این که همین افراد حتی مشغول جمع آوری سنگ بودند تا با پلیس درگیر شوند.»<sup>(۷)</sup>



تحلیلهایی از این دست منحصر به فرد اخیرالذکر نیست بلکه اعضای حزب و تشکیلات رهبری کننده آن، که هرگز برای مردم اصالتی قائل نبودند، تا بن دندان، بر این باور بودند که مگر می توان بدون اذن و اجازه آمریکا و انگلیس، دیگر قدمی از قدم برداشت و با این که در دو قدمی انقلاب عظیم مردم علیه رژیم شاه بودند، حقیقت آن را هرگز ندیدند و کتمان حقیقت را، بعدها نیز استمرار بخشیدند.

در همین ماه بقائی نامه ای سرگشاده خطاب به ویلیام سولیوان سفیر وقت آمریکا در ایران نوشت. سولیوان چند ماه قبل وارد ایران شده بود. قرار بود در اول ژانویه سال ۱۹۷۸ جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا نیز به ایران بیاید. او مهمان شاه بود و بنا داشت که جشن ژانویه آن سال را در تهران بگذراند. دکتر بقائی با اشاره به این مسافرت خاطر نشان کرد که ملت ایران «نخواهند توانست از حضرت جیمی کارتر استقبال و پذیرایی نمایند و حتی بیم آن دارند که دستگاه قانون شکن و بی اعتنا به حقوق و حیثیات انسانی [دولت آموزگار] با ایجاد تظاهرات ضدآمریکایی بخواهد وانمود کند که مبارزات آزادی طلبانه مردم ستمدیده ایران ضد آمریکایی و ناشی از تمایلات مارکسیستی و هرج و مرج طلبی است تا در نتیجه، اعمال قبیح و ضدانسانی خود را در کشتار مردم و حبس و شکنجه آنها توجیه نماید.»

بقائی از خدمات هوارد باسکرویل در مشروطیت ایران و نیز جردن مدیر کالج آمریکایی تهران در تاریخ و فرهنگ ایران یاد کرد و اینکه «در پرونده روابط سیاسی ایران و آمریکا بر گهایی وجود دارد



که حاکی از دورانی است که چشم امید ملت ایران به آمریکا دوخته شده بود، برای رهایی از فشار و تحریک‌های دو همسایه جنوبی و شمالی در صحنه سیاست جهانی ما به پشتیبانی آمریکا امید فراوان داشتیم. نام آمریکا در خاطر ملت ایران با مردان آزاده و بزرگی چون آبراهام لینکلن و جفرسون که سرشار از انسانیت و نوع دوستی و عشق به آزادی بودند آمیختگی داشت و مورد ستایش بود.»

با آن که دکتر بقائی، از مداخله ناروای نمایندگان سیاسی آمریکا در ایران یاد کرد، اما بدون اشاره به مهم‌ترین آنها — یعنی نقش ایالات متحده و سازمان سیا در کودتای بیست و هشتم مرداد — از کنار آن گذشت.<sup>(۸)</sup> در عوض به دفاع آمریکا از رزم‌آرا اشاره کرد. او دفاع تعدادی از آمریکاییان از رزم‌آرا را، که حکومت دیکتاتوری نظامی ایجاد کرده بود مورد سرزنش قرار داد و به سولیوان یادآور شد: «دیکتاتوری سیاه با دیکتاتوری سرخ برای ما یکی است ولیکن متوجه باشید که اگر در این کشور دیکتاتوری مستقر شود زمینه دیکتاتوری سرخ از دیکتاتوری سیاه مساعدتر می‌باشد.»

گویی وی تحت توجه شاه در کشوری دمکراتیک زندگی می‌کرد که از امکان زایش دیکتاتوری در اثر حکومت نظامیان یاد می‌کرد! او به یاد سفیر کبیر آورد که دکتر هنری گریدی را که مدافع رزم‌آرا بود، از مداخله در امور ایران بر حذر داشته بود. وی استقرار دیکتاتوری در ایران را با دستیاری و پشتیبانی مأمورین سفارت آمریکا دانست، به همین دلیل «امروز کدورت و دل‌تنگی شدیدی نسبت به سیاست آمریکا در قلوب ایرانیان جای گرفته است.» در عین حال خاطر نشان شد که این احساسات نباید با حیل‌های دولت آموزگار که به گمان او تظاهرات ساختگی و ضد آمریکایی راه می‌اندازد اشتباه شود، «چه دولت با تمام وسایل حیل‌های پلید سعی دارد تظاهرات ملی و آزادیخواهانه مردم ایران را ضد آمریکایی جلوه دهد.»

او تجاهل می‌کرد که بدیهی است هرگونه مبارزه آزادیخواهانه در این مقطع — در عین حال — مبارزه‌ای علیه آمریکا هم بود، زیرا مگر این نبود که با حمایت آمریکا بدیهی‌ترین حقوق انسانی مردم ایران در مذبح نفت و اسلحه قربانی شده بود؟ این قضاوت مضحک باید برای سفیر، بسیار جالب بوده باشد زیرا وی قطعاً آموزگار را می‌شناخت و می‌دانست که در بین رجال ایرانی همه وی را به عنوان مردی از تبار نخبگان آمریکایی می‌دانند که رشد و پیشرفت خود را مدیون وابستگی به برخی محافل آمریکایی است. حال چگونه چنین مردی حاضر می‌شود به گمان بقائی تظاهرات ضدآمریکایی راه‌اندازد نکته‌ای است لاینحل.

دکتر بقائی از تأسیس ساواک به کمک آمریکا انتقاد کرد، تشکیلاتی که «دست مافیا را از پشت بسته و روزی نمی‌گذرد که با توقیف‌های غیرقانونی و شکنجه‌های هولناک و محاکمات ساختگی و بالاخره ارتکاب انواع پستیها برای خفه کردن طرفداران آزادی از کار بازماند.»

این هم البته سخنی است عوامفریبانه؛ چه کسی بود که نداند سرلشگر حسن پاکروان دوست

اما این را نگفت که این شکنجه‌گران اخلاف پیروان او هستند. همان کسانی که افرادی مثل افشارطوس را ابتدا به وحشیانه‌ترین شکل ممکن شکنجه کردند و بعد او را خفه نمودند. به راستی مگر امثال حسین خطیبی دوست بسیار نزدیک بقائی و مرد بحران ساز و از گردانندگان تشکیلات امنیتی شاه نبود؟ مردی که عملاً مشاور امنیتی شاه در حساس‌ترین دوره‌های تاریخی کشور بود و همو طراح ربودن و قتل افشارطوس بود. از سولیوان خواسته شد این پیام را به کارتر برساند و آرزوی او را «برای پیروزی ایشان در جهادی که به منظور حفظ حقوق بشر آغاز نموده‌اند به حضورشان تقدیم نمایید. یقین دارم اگر ایشان در این راه پایدار بمانند نام ایشان برای همیشه در کنار نام لینکلن و جفرسون به عنوان یک رئیس جمهوری شریف، انسان دوست و آزادیخواه ثبت خواهد شد.» و بالاخره این که «جناب آقای سفیر کبیر، ملت ایران را فراموش نفرمایید، ملت ایران جاودانه است، دولت‌ها می‌آیند و می‌روند.»<sup>(۱۰)</sup>

بی‌گمان منظورش از ملت، شاه بود. او التماس می‌کرد که آمریکا شاه را تنها نگذارد و به وعده‌های دولت‌ها دلخوش نکند و از آمریکا انتظار داشت شاه را از بحرانی که هر لحظه بیش‌تر رژیم او را در کام خود می‌برد نجات دهد.

۲۱۹

این نامه‌نگاری مصادف با نامه‌ای دیگر خطاب به بقائی است. در این ایام یکی از یاران بقائی خوابی دید و آن را برای رهبر حزب مرقوم داشت. او خواب دیده بود که سرنشین هواپیما بزرگی است که خلبان آن بقائی است، وقتی هواپیما به پرواز درآمد طوفان شدیدی درختان تنومند را که بیشتر به چنار شبیه بودند از جای کند و با خود برد، «جریان باد به طرف شمال بود در حالی که ما به طرف مغرب با هواپیما حرکت می‌کردیم.»<sup>(۱۱)</sup> چه بسا، تعبیر «طوفان شدید» در آن خواب، انقلاب باشد که نویسنده جهت آن را به سوی شمال، یعنی شوروی می‌دید و نیز می‌توان آن درختان تناور را حکومت مستحکم شاه فرض کرد و هواپیما و خلبان آن را، نجات‌دهنده او؛ که حرکت آنها به سوی مغرب زمین بود.

با این دیدگاه‌ها بود که در سال ۱۳۵۷ و درست در ابتدای این سال هیئت اجرائیه حزب زحمتکشان بیانیه‌ای مفصل منتشر کرد که در کنار آن شعار همیشگی «ما برای راستی و آزادی قیام کرده‌ایم» مشاهده می‌شد. مرحله اول تلاش‌های بقائی به بن‌بست رسیده بود و اینک باید مرحله دوم آغاز می‌شد. انقلاب با توفندگی هر چه تمام‌تر به پیش می‌رفت و باید با تاکتیکی جدید، تحولات انقلابی، مصادره می‌شد.

این بار گزیده‌ای از نامه بقائی به شاه در سال ۱۳۵۳ در اعتراض به تشکیل حزب فراگیر رستاخیز نقل گردید. نویسندگان بر این باور بودند، این نامه در دوره‌ای که موج وحشت همه‌جا را فراگرفته بود «نفس‌ها در سینه‌ها حبس و احدی را یارای اعتراض نبود.»<sup>(۱۲)</sup> به شاه نوشته شد.

و همفکر بقائی و سپهبد ناصر مقدم دوست دیگرش در این تشکیلات به چه میزان مؤثر بوده اند؟ مهمتر آن که بسیاری از اعضای حزب زحمتکشان نه فقط منابع که، در سطوح مختلف از گردانندگان ساواک بودند.<sup>(۹)</sup>

به هر حال بقائی بار دیگر موقعیت جغرافیایی ایران و خطر کمونیسم را مورد توجه قرار داد و از وقایع شهریور بیست و غائله آذربایجان در سال ۱۳۲۴ یاد کرد که هشدار برای هرگونه اقدامات آتی بود:

«ملت ایران به خوبی احساس می‌کند، اگر حوادثی پیش آمد کند که پرده آهنین تا کرانه‌های خلیج فارس پیش روی نماید به این زودی‌ها دیگر رنگ استقلال به خود نخواهد دید و از این رو در حفظ این استقلال نهایت گذشت و تحمل را کرده است.»

او دلیل این را که مردم «دست به انقلاب نمی‌زنند» [!] و خفقان و ظلم را تحمل می‌کنند [!] از ترس پیش آمدهایی از این قبیل دانست؛ اما در عین حال نباید غافل بود که دولت با جوّ ارباب و سرکوب، هزاران جوان ایرانی را به راهی کشانیده است که جز توسل به قیام بر ضد ظلم و تبعیض راه دیگری در مقابل خود نمی‌بیند. بقائی وجود «ثروت‌های افسانه‌ای باد آورده» را که زندگی اکثریت مردم را به بدبختی کشانیده است یکی از عوامل بحران‌ها یاد کرد. از دید او با این وصف حزب زحمتکشان در دوره بیست و شش ساله فعالیت قانونی خود، قانون اساسی را محور قرار داده است: «اکثریت جوانان از این امر شکایت دارند و ما را مورد انتقاد قرار می‌دهند» اما با وجود مشکلات برای پاسخ‌گویی به این افراد «حاضر به تغییر رویه نشده‌ایم». اعلام شد که عدم احترام دولت ایران به قانون اساسی و تجاوز به حقوق بشر «مردم ایران را به راهی می‌کشاند که جز قیام بر ضد ظلم و فشار چاره‌ای نداشته باشند. سرانجام چنین قیامی نامعلوم است ولی در هر حال به نفع ملت ایران و دوستی ملتین ایران و آمریکا نخواهد بود.»

بقائی آینده تحولات را حتی اگر شکل حادثی پیدا نمی‌کرد به نفع شوروی می‌دانست و از این قضیه ابراز نگرانی می‌کرد. او نوشت، چون دولت تظاهرات مردم را ضد آمریکایی جلوه داده است، ملت ایران قادر نیست از «مهمان عالیقدر خود» استقبال کند و خودش هم ترجیح می‌دهد که به مردم سفارش کند از حضور در مراسم استقبال خودداری کنند. «و به دولت آزادی بدهند تا با الگوی احزاب کمونیست و کشورهای اروپای شرقی از میهمان ملت ایران پذیرائی نماید و اگر هم قصد دارد تظاهرات ضد آمریکایی راه بیندازد دنیا بداند آن تظاهرات به چه نحو و از طرف چه کسانی انجام شده است.»

بقائی اجرای حقوق بشر در ایران را دروغ دانست و اقوی دلیل امر را این می‌دید که شکنجه‌گران ساواک مورد تعقیب قرار نمی‌گیرند و آمرین شکنجه در مقامهای خود باقی هستند؛

می دانیم که مضمون این نامه که این همه در مورد آن داد سخن داده می شد، این بود که تاسیس حزب فراگیر و واحد عواقب وخیمی برای شخص شاه خواهد داشت. در این نامه آمده بود که حزب مثل گذشته آمادهٔ جانبازی در راه حفظ تاج و تخت است:

«افراد حزب زحمتکشان ملت ایران در راه حفظ استقلال کشور و صیانت قانون مقدس اساسی و در بحرانی ترین دقایق تاریخ این کشور از هیچ گونه کوشش و جانبازی دریغ نکرده و در این رهگذر کمترین چشمداشت و توجهی برای به دست آوردن جاه و مال ننموده و علیرغم تمام مصائب و مشکلاتی که دستگاههای حاکمه و دشمنان ملت ایران برای این حزب به وجود آورده اند، پایداری کرده و حیث سیاسی و اجتماعی خویش را از هرگونه آلودگی مصون و محفوظ داشته اند و همواره در حساس ترین لحظات که جریانات سوء و خلاف مصلحت استنباط شده است، به حکم وظیفه و وجدان و تبعیت از شعار مقدس «ما برای راستی و آزادی قیام کرده ایم» با نهایت صراحت و شجاعت و از خود گذشتگی به وظیفه ملی اقدام نموده اند و در حد مقدمات بشری و غالباً با شنا کردن در خلاف جریان آب کوشیده اند که از هر پیش آمدی که به نظرشان مخالف خیر و صلاح کشور بوده است، جلوگیری نمایند... اگر تزییقات دولت ادامه پیدا نکند، حزب زحمتکشان ملت ایران مستقلاً و بدون ورود در تشکیلات جدید به فعالیت خود ادامه خواهد داد؛ و الاً برای پرهیز از تکلیف شاق و امر مالایطاق افراد خرده پا و دست به دهان خود را آزاد می گذارد که برای ادامه زندگی و به عنوان اکل میته به صوف فشردهٔ بی اعتقادان و بیعت کنندگان صوری حزب واحد پیوندند...» (۱۳)

۲۲۰

می دانیم که در این سال هزاران تن از مردم ایران در زندان به سر می بردند و بسیاری از اینان زیر شدیدترین شکنجه های قرون وسطایی قرار داشتند. برخی دیگر به جوخه های اعدام سپرده می شدند و کثیری دیگر راه تبعید در پیش می گرفتند. بنابراین اولاً — برخلاف بیانیه حزب — در این سال این گونه نبود که کسی را یارای اعتراض نباشد و تلگراف بقائی نیز «همچون آبی که بر آتش پاشیده شود» نبود تا «شعله های وحشت را در مردم فرو نشانند.» آن تلگراف، خصوصی بود و چندان هم مضمون ضدیت با وضع موجود نداشت تا باعث تحریک و تشجیع مردم شود. در حقیقت بعد از آن نامه تا خرداد سال ۱۳۵۶ در حالی که موج وحشت در سراسر کشور حکومت می کرد هیچ واکنشی از سوی حزب دیده نشد.

در این سالهای خوفناک هیچ بیانیه، اعلامیه و موضع گیری سیاسی از سوی حزب و یا شخص بقائی دیده نشد و کسانی که در این دوران با انگیزه های مذهبی به برخی فعالیت ها مشغول بودند، چندان نسبتی با مواضع رسمی حزب نداشتند. در واقع در دولت آموزگار بود که حزب زحمتکشان بار دیگر به میدان آمد و همین خود بسیار با معناست. چرا از بین رجال این



دوره مشخصاً آموزگار مورد نفرت حزب و بقائی قرار داشت و به چه دلیلی اقدامات او را خلاف مصالح ایران ارزیابی می کردند؟

بنا بر بیانیه حزب برای خنثی ساختن این توطئه خطرناک که اکثریت مردم از آن بی خبر بودند، حزب از سوی بقائی بیانیه ای منتشر کرد و در آن، «مشعلدار آزادی ملت ایران» و عامل «برقراری مجدد دموکراسی» اعلام شد که در برابر خطر بزرگ تهدید قانون مقدس اساسی ایران هشدار داد. توطئه بزرگی که از آن یاد شده بود تغییر مبداء تاریخ ایران از هجری شمسی به تاریخ مجعول شاهنشاهی بود؛ که این تغییر مبداء تاریخ، سال قبل و در دوره نخست وزیری هویدا انجام شده بود! اما طرفه این که در آن زمان هیچ اعتراضی به این مقوله نشد. بقائی وقتی به تغییر تقویم ایران اعتراض کرد که حتی توده های مردم دیگر به چیزی کمتر از سقوط رژیم رضایت نمی دادند. بقائی نوشت که دولت در عین ادعای مبارزه با کمونیسم به وسیله «مزدورانی که در دستگاه های ارتباط جمعی دارد» افکار جهان وطنی کمونیسم را با لفافه هایی مثل «جمعیت ایرانی طرفدار حکومت جهانی واحد» به رهبری مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا به خورد مردم می دهد. شاید باید فیلسوفی سیاسی ظهور می کرد تا تفاوت بنیادین جهان وطنی مورد نظر تشکیلات فراماسونری و کاسموپولیتیسیم مورد توجه بلوک شرق را نادیده گرفته، آن ها را با تحلیل بقائی یکسان به شمار آورد. از دید او در زمینه های اقتصادی هم پیروان نوعی دیگر از اندیشه های جهان وطنی به شدت مورد حمایت قرار می گیرد.

حزب مدعی بود با انتشار این بیانیه در سال گذشته «یکباره حرکت های اجتماعی آغاز و بیانیه و اطلاعیه های مختلف منتشر و در کنار آن ها جنبش عظیم مذهبی و دانشجویان آغاز گردید و بار دیگر نام حضرت آیت الله خمینی که دیگر در مساجد و منابر برده نمی شد، بر زبان و عاظ جاری گشت.» [۱۴] اما دولت، حيله ای جدید ساز کرد. حزب معتقد بود که شکستن شیشه ها و آتش زدن بانک ها کار خود دولت است تا اولاً جوانان احساساتی را شناسایی کنند و دیگر این که جنبش مردم ایران را در دنیا تروریستی و خرابکارانه جلوه دهند. به همین دلیل حزب بیانیه ای منتشر نمود و در آن خشونت های خیابانی از هر دو سو را به دولت آموزگار نسبت داد. [۱۵] از نظر حزب حوادثی که متعاقب اعتراض طلبه های قم علیه مقاله احمد رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات تحت عنوان «ایران و ارتجاع سرخ و سیاه» به وقوع پیوست، ریشه در تحرکات خود دولت داشت. به دنبال انتشار آن مقاله «مردم عصیان زده قم برای چاره جویی به سوی خانه های مراجع تقلید روان شدند و عوامل مزدور، موقع را مغتنم شمرده دست به خرابکاری زدند و شیشه ها را شکستند و آتش افروزی را آغاز کردند و بالتبع مردم ساده دل و بی خبر و عصبانی را در دام آشوب کشیدند.» [۱۶]

۲۲۲

متعاقب این حادثه حزب، نامه ای به دادستان کل کشور نوشت و خاطر نشان کرد که حملات، علیه اعتقادات دینی مردم «از ناحیه توده ای های به ظاهر پشیمان دیروزی است که یا ابن الوقتند که با وجود آن همه افکار تند و تیز سابقشان اینک در زمره نوکران و ضعیف دستگاہند و یا مارهایی هستند که سرمای زمان آنان را افسرده کرده و با جا گرفتن در عالی ترین مقامات اداری و سیاسی و اطلاعاتی و مالی مملکت به انتظار روزی هستند که نفس گرمی بر آنان برسد تا با ریختن زهر خود کار را یکسره کنند...» نوشته شد سازمانهایی که باید حافظ امنیت و سلامت جامعه باشند خود موجب بی نظمی و اغتشاش و بلوا و قتل و غارت شده اند و در هر ناآرامی ردپایی از چماق کشتی های بی سیم به دست دیده می شود. آن ها می خواهند مبارزه مسالمت آمیز را که آینده اش روشن است به وسیله خشونت به قهقرا و روزهای تاریکتر از گذشته بکشانند. راه حل در مقاومت منفی است، از همان نوعی که گاندی در پیش گرفته بود:

«حرکات بی نقشه و هدف و بدون استراتژی و تاکتیک به جایی نخواهد رسید مگر این که یک رهبری سیاسی متحدی دور از تعصب و کوتاه بینی ها به وجود آید و به یقین چنین رهبری سیاسی واحدی مورد حمایت بی دریغ جامعه روحانیت و همه ملت ایران قرار خواهد گرفت و چنین اتحادی است که در دولت اجباری را به زانو خواهد نشاند.» [۱۷]

نکته این است که حزب رهبری امام را صرفاً مذهبی - و نه در عین حال سیاسی - ارزیابی می کرد. بر عکس گردانندگان این تشکیلات در جستجوی یافتن رهبری سیاسی بودند و البته



واضح است که چنین شخصیتی جز بقائی نخواهد بود. از دید حزب با وصف هشدارباشهای آنان بحران‌ها ادامه یافت و به تبریز سرایت کرد. در کشوری که گفته می‌شود در منطقه از حیث سلاحی که انبار کرده در ردیف‌های اول جا دارد، نیروهای انتظامی از خیابان‌ها عقب کشیدند و شهر را برای مدت چندین ساعت به مردم و جوانان و اطفال ۱۴ و ۱۵ ساله سپردند. موج خشونت همه جا را فرا گرفت، خرابی به نهایت رسید «چله قم فاجعه تبریز و چله تبریز فاجعه جهرم و یزد و چله یزد و جهرم فاجعه مجدد قم و تبریز و... را به دنبال داشت، فاجعه دنبال فاجعه و چله به دنبال چله. طرحی که مدت‌ها اجرای آن را بیداری مردم عقیم گذاشته بود پیاده گردید.» و بالاخره این که:

«یک سال تلاش و کوشش و دهها و صدها و شاید هزارها شهید و یا نیمه جان به زیر خاک رفتند و هزارها زن و فرزند و خواهر و برادر و پدر و مادر نان‌آور خود را از دست دادند. در مقابل این صدمات و لطمات و تلفات غیرقابل جبران چه چیزی عایدمان شده است؟ هیچ [!] و هیچ مسئولی و غیر مسئولی این سؤال را از خود نکرده و به آن جوابی نداد! هدف از دادن این همه تلفات چه بود؟ فقط برای این که دنیا بدانند که در ایران حکومت خونخواری وجود دارد. همین؟! آیا معنای پیشگامی و فرماندهی همین است، تهییج احساسات مردم و فرستادن آنها به جلو مسلسل، آن هم بدون نقشه، بدون تاکتیک، بدون استراتژی، بدون آموزش و راهنمایی؟ چرا باید آن مقدار شجاعت و شهامت اخلاقی در کار نباشد که احساسات تند و انتقامجویانه جوانانی که پروانه وار خود را به آتش می‌زنند، در جهت صحیح هدایت شود که بدون تلفات و بدون صدمه و بدون گرفتاری و یا حداقل تلفات و لطمات نتایج بهتری بگیریم.»<sup>(۱۸)</sup>

پیام این بیانیه برای رژیم واضح است: چرا با اتکا به انبارهای اسلحه جنبش مردم تبریز به موقع خفه نشد تا به قول حزب، شهر به دست اطفال ۱۴-۱۵ ساله نیفتد؟ حزب مدعی شد که دکتر بقائی همراه با تشکیلات خود همیشه اولین قدم را در راه مبارزه برداشته‌اند و «آن‌گاه تدریجاً بی‌مسئولیت از راه رسیده و مبارزه را منحرف و آخرالامر مردم را مابوس و سرگشته روانه خانه‌هایشان نموده‌اند، نه یک بار و نه دو بار و بلکه همیشه همین‌طور بوده است و مزدی که به ازای این پیشگامی به دست آورده اتهام زدن خنجر از پشت<sup>(۱۹)</sup> بوده است که حاصل آن کتابخانه محقر با حقوق مختصر دانشجویی و تبعید بوده است.» در مورد به اصطلاح مبارزات بقائی در این مقاله مجالی برای سخن گفتن نیست و خوانندگان کنجکاو را به کتابی که در مورد زندگی وی نوشته شده است ارجاع می‌دهیم.<sup>(۲۰)</sup> حزب با استناد به بیانیه ۱۳۵۶/۳/۸ خود که اندیشه رهبری واحد و نه رهبر واحد را مطرح کرده بود، شمه‌ای از سوابق تشکیلاتی و تجربیات سیاسی خود و نیز رهبری دکتر بقائی را برای خوانندگان و مخاطبان خود تکرار نمود. در عین حال یادآوری کرد که حزب در صدد تحمیل رهبری خود نیست:

«ما گذشته را به سینه تاریخ سپردیم. آن را به خاطر نخواهیم آورد و اگر دیگران آن را پیش کشیدند جواب نخواهیم داد. بگذار بگویند که ما ترسیدیم ولی وقت مردم را ضایع نکرده باشیم، تا به سرمنزله مقصود برسند و تاریخ درباره ما داوری کند که تاریخ بهترین قاضی است.»<sup>(۲۱)</sup>

با این تحلیل از دید حزب و سران آن سرنوشت مبارزه ملت ایران که از یک سال قبل شکل گرفته بود، شکست و ناکامی بود و این نهضت به بن بست منتهی می شد:

«امروز درست در نقطه ای هستیم که یک سال پیش بودیم و شاید عقب تر. مسئول این عدم موفقیت مردم نیستند زیرا آن‌ها عزیزترین هستی خود را که جانشان باشد در اختیار این مبارزه گذاشتند، بلکه این پیشقدمان مبارزه هستند که ضعف رهبری آنان و عدم برخورداری از شهامت و شجاعت اخلاقی که لازمه و شرط رهبری است مانع از این شد که راه صحیح را به چنین فدائینی نشان دهند.»

بقائنی چنان از مبارزات مردم سخن می گفت که گویی وی نبود که همین چندی پیش این مبارزات را توطئه ساواک می دانست! خاطر نشان شد که حزب نمی توانست در مسئولیت قتل و کشتار مردم بی گناه سهیم باشد و سپس بالای سر آن‌ها نوحه بخواند: «از این رو ما ساکت ماندیم تا چنین مبارزه عشی را دامن زده باشیم.» از دید حزب خشونت دو نتیجه بیشتر ندارد: یا برگشت به سال ۱۳۵۳ و حزب فراگیر دولتی و یا تشکیل دولت نظامی:

«بالعکس اگر راه مقاومت منفی و مبارزه قانونی برگزیده شده و یک رهبری واحد مبارز به وجود آید، چنین رهبری واحدی مورد تائید جامعه روحانیت خواهد بود و در این شرایط است که آرزوی ملت ایران برآورده می شود بدون کشتار و خیلی سهل و آسان زیرا عامل اساسی بقا وضع موجود خلأ رهبری سیاسی است و بس.»

حزب تعطیلی بازار تهران و شهرستانها را در ۱۳۵۷/۲/۲۵ از مصادیق مبارزه منفی دانست و تائید کرد که فقط این راه به نتیجه می رسد.<sup>(۲۲)</sup>

گفته می شد مراجع قم «روش مبارزه مسالمت آمیز برای استقرار حکومت قانون و عدالت با اجرای کامل قانون اساسی» را در اعلامیه ها و سخنرانیهای خود مورد تائید قرار داده اند. این روش از طرف حزب مورد تائید قرار گرفت: «اساساً یکی از افتخارات بزرگ حزب زحمتکشان ملت ایران این بوده که به تبع تمایلات مذهبی اعضای خود و به حکم سنت لایتنیری که از بدو تاسیس حزب داشته است در طول عمر سیاسی خود در کنار جامعه روحانیت و در پناه اسلام بوده است.» با اشاره به تعطیل بازار و «تعطیل موقت نماز و درس» در قم نتیجه گرفته شد که «باید دید این اقدام و تظاهر سالم و مقاومت منفی که یا تلفات نداشت و یا تلفات آن ناچیز بود و با این همه نتایج مفید و ثمربخش تر است یا حادثه غم انگیز قم و تبریز با آن همه کشته و شهید!»<sup>(۲۳)</sup> ریاکاری را بنگرید

که چگونه می خواستند تحولات را به نفع خود مصادره نمایند و قضاوت را نگاه کنید که گویا مردم به این دلیل به خیابان ها می آمدند تا کشته شوند. چرا بقائی از رژیم نمی خواست که در برابر تقاضاهای مشروع مردم دست به اسلحه نبرند و چرا مردم را متهم می کرد که چون برای تقاضایی مشروع به خیابان ها می آیند کشتار می شوند؟ ظاهراً خطاب به رهبران جبهه ملی؛ حزب تذکر داد که حوادث اخیر درس عبرتی است برای آنانی که فکر می کردند با صدور چند اعلامیه و بیانیه و با ایجاد سر و صدا می توانند آب رفته را به جوی بازگردانند و صندلی وزارت دو دستی تقدیمشان خواهد شد و «شاید همین انگیزه مشوق آنان در فرار از وحدت بود» اما اینک باید لباس وزارت را به لباس فروشیها بازگردانند و اینک بنشینند و کلاه خود را قاضی کنند و به عاقبت کار مردم فکر نمایند و راه سنگین مبارزه را سبک نشمرند:

«و اگر قادر به برعهده گرفتن وظائف سنگین پیشگامی نیستند از سر راه ملت کنار بروند و بگذارند که ملت خود به دنبال سرنوشتش برود، زیرا این ملت ها هستند که رهبران را به وجود می آورند و نه رهبران که ملتی خلق نموده و آزادش فرمایند!»

و در ادامه بار دیگر بر مسئله وحدت تاءکید شد تا «روزی پیش نیاید که مردم چنین قضاوت کنند که کوتاه بینی ها، حسادتها و کینه توزیها و اغراض شخصی پیشگامان آینده ملتی و آزادی او را به تباهی سوق داد!»<sup>(۲۴)</sup> مرحله دوم موضع گیری بقائی و حزب زحمتکشان نیز بی اثر بود. کسی به سخن وی گوش فرا نمی داد و به امثال بقائی کوچک ترین اعتمادی وجود داشت. اینک باید مرحله سوم آزموده می شد که آن هم توطئه اختلاف افکنی در صفوف انقلاب به منظور شکست اهداف آن بود؛ این مرحله با حمله به دولت شریف امامی آغاز شد و به طرح سناریویی بسیار جالب توجه ختم گردید.

### حزب زحمتکشان و دولت شریف امامی

روند حوادث آن چیزی نبود که حزب زحمتکشان تحلیل کرد. سمت و سوی وقایع روز به روز حالتی بیشتر انقلابی به خود می گرفت. هرگامی که شاه عقب می نشست، مردم تقاضاهای بیشتری مطرح می کردند. معلوم شده بود که مردم به چیزی کمتر از سرنگونی رژیم باور ندارند و هر اقدامی در قالب قانون اساسی شاه محکوم به شکست است. کشور در انقلاب بود و مهار بحران از عهده هیچ کسی بر نمی آمد. هر کس که خود را با آهنگ تحولات وفق نمی داد طرد می شد. دولت آموزگار بعد از حدود یک سال سقوط کرد و شریف امامی جای او را گرفت. این بدترین انتخاب شاه بود و نشان از این داشت که وی تا چه میزان سردرگم شده است و قدرت تصمیم گیری خود را از دست داده است. اینک بحران آن قدر تعمیق یافته بود که در مخیله کمتر

کسی چیزی غیر از حکومت نظامی می گنجید. این را تنها راه بقای رژیم از ورطه ای می دانستند که روز به روز بیشتر در آن فرو می رفت .

در این ایام در یادداشتی بسیار مهم روی کاغذی با آرم روزنامه اطلاعات و به خط احمد احرار سه اصل مورد توجه قرار گرفته است . بالای صفحه نوشته شده بود «اعلام وضع فوق العاده» و سپس راه حل های لازم برای حل این وضع بحرانی سفارش شده بود. در اصل یکم آمده بود که حفظ افراد و رژیم با وضعیت فعلی ناممکن است . اصل دوم این بود که آوردن حکومت نظامی اصلاً به مصلحت نیست و اصل سوم این بود که باید راهی را برگزید که ضمن اعمال قدرت و اعاده نظم ، مردم آرام شوند و به فکر بیفتند. از دولت شریف امامی انتقاد شد که به جای تسکین هیجانات عمومی شروع به باج دادن و راضی کردن عده ای کرده است که البته این تلاش ها نیز بی فایده بوده است .

تحلیل شد که به دلیل اقدامات شریف امامی مردم جری تر شدند و از دولت طلبکار . مسائل مهمی مثل سرنوشت کشور فراموش شد و مشکلاتی مثل اضافه حقوق جای آن را گرفت . در نتیجه امتیازاتی که دولت داد چون سنجیده نبود عواقبی زیان بخش تولید کرد ، یعنی بحران تعمیق شد و از قضا سرکنگبین صفرا فزود. بنابراین دولت دیگر قادر نبود مشکلات را حل نماید و هر روز که می گذشت ، اوضاع بدتر می شد. پیشنهاد شده بود که برای حفظ رژیم از سقوط محتوم



افرادی که مسبب نارضایتی بودند باید دستگیر شوند. اینان باید دوره‌ای فشارها را تحمل می‌کردند تا آب از آسیاب بیفتد. در صورت لزوم این عده باید مجازات می‌شدند. از سوی دیگر با تصدی مسببین نارضایتی بر امور کشور نمی‌توان چهره انقلابی به دولت داد و خود شریف امامی یکی از این مسببین است. نویسنده بر این باور بود که باید چهره‌ها تغییر کنند تا مردم نسبت به اصلاحات خوش بین شوند و «اشخاصی باید فداکاری کنند و گناه را به گردن بگیرند» تا اصل رژیم و شخص شاه نجات یابند. دیگر حرکات نمایشی در دفاع از سلطنت در شهرستان‌ها بی‌فایده است و این اشخاص توجه ندارند که اعمالشان مقتضای وضع انقلابی فعلی نیست، «بعد از ۲۸ مرداد اعلیحضرت این قبیل اشخاص را پر و بال دادند و نتیجه اعمال و طرز فکر و روش آنهاست که کشور را به چنین روزی نشانده است.» پس طبق اصل اول باید عده‌ای قربانی شوند و گناه به گردن آنان افکنده شود تا اصل رژیم حفظ شود. این تنها انتقادی بود که در طول دوره حیات سیاسی بقائی به شاه وارد شد.

طبق این دیدگاه، دولت نظامی نمی‌تواند اوضاع را بهبود بخشد؛ زیرا امر از دو حال خارج نیست یا قصد تجدید اوضاع سابق را دارند و یا اصلاحات. صورت اول خودکشی سیاسی است و بریدن آخرین حلقه‌های ارتباط با مردم و صورت دوم هدر دادن فرصتهاست. اگر دولت شریف امامی این کار یعنی اصلاحات موردنظر مردم را انجام داد مردم خواستار چهره‌های جدیدی خواهند شد که اقداماتی از نوع دیگر انجام دهند. به عبارت بهتر، تن دادن به اصلاحات یعنی باج دادن به مردم که خواسته‌های دیگری را در آن شرایط در پی می‌آورد. اما راه حل سوم چیست؟

«شاه در حالتی است که یا باید به انتظار حمله شیر درنده باشد و با انداختن کلوخ و پاره آجر و در آوردن سر و صدا کمی این حمله را معوق نگه دارد، یا این که ریسک پریدن از دیوار را بپذیرد. ایشان ممکن است باز هم فریفته گزارشهایی شود که در چهاردیواری مجلل کاخ به دستشان می‌رسد. چنان که نخست‌وزیر همین وضع را دارد. اما در تمام مملکت حالت انقلاب وجود دارد. در اثر اشتباهات غیرقابل جبرانی که شد ناگفتنی‌ها به اضعاف مضاعف بین خانواده‌ها و مردم طبقات پایین (از طریق منبر)<sup>(۲۵)</sup> منتشر شد. حال هر خاله زنی همه چیز را می‌داند با شاخ و برگهایش، مردم دیگر از گلوله نمی‌ترسند، اگر تزلزل و تذبذب ادامه پیدا کند همه با هم غرق می‌شویم. الآن اقتصاد مملکت در حال متلاشی شدن است. سازمان اداری در حال متلاشی شدن است. مردم هر لحظه انتظار یک حادثه را دارند و هیچ فکر نمی‌کنند که پای زندگی و سرنوشت خودشان در کار است. یا علی غرقش کن من هم به رویش! فقط شخص شاه می‌تواند خودش و مملکت را نجات دهد. باید مستقیماً با مردم رو به رو شود، نه به عنوان شاهنشاه آریامهر، به عنوان

محمد رضا شاه، از موضع قدرت ولی نه با قدرت نمایی، آوانس بدهد ولی باج ندهد.»<sup>(۲۶)</sup>

این یکی از سناریوهای حزب زحمتکشان و شخص بقائی برای مقابله با بحرانی بود که روز به روز رژیم را بیشتر در کام خود فرو می برد. وی بر این باور بود که شریف امامی با کارهایش دانسته و یا نادانسته همه گناهان را به گردن شاه می اندازد و مردم را متوجه او می کند. در یادداشتی به خط بقائی می خوانیم که «در مجلس از وزرا و هویدا صحبت می شود. دو وزیر دستگیر می شوند به هویدا کاری ندارند. معنی = شاه نمی خواهد، از نصیری شکایت می شود او را احضای کردند ولی خبرش را ندادند، معنی = شاه نمی گذارد.»

بر خلاف بیانیه ای که در مورد حوادث تبریز داده بود و ارتش را به اهمال و سستی در برابر مردم متهم کرده بود، اینک او خاطر نشان می کرد که تکیه بر ارتش هم دیگر فایده ای ندارد. زیرا با تمام احتیاطهای موجود سرلشگر مقربی ها - که برای شوروی جاسوسی می کرد - پیدا می شوند.<sup>(۲۷)</sup> در واقع نوک تیز حملات بقائی علیه شخص شریف امامی بود. حزب وی معتقد بود که با توجه به گذشته تاریک و سیاسی اجتماعی او نمی توان وی را به عنوان فردی که به استقلال کشور علاقمند است در نظر گرفت. از سوی دیگر شریف امامی مردی نبود که در این شرایط حساس تاریخی بتواند منشاء کاری مفید برای ایران باشد و در آن شرایط «صالح بر دفع خطرات مملکت» باشد. شریف امامی از عمال اصلی فساد دانسته شد که میلیونها تومان اندوخته دارد، بنابراین چنین فردی کی می تواند پرچمدار مبارزه با فساد باشد.

نخستین تصمیم شریف امامی بازگرداندن مبداء تاریخ کشور از شاهنشاهی به هجری شمسی بود. حزب به درستی خاطر نشان کرد که شریف امامی خود در تصویب آن لایحه دخالت آشکار داشته است و به عنوان رئیس مجلس سنا در این کار مؤثر بوده است. به وی یادآور شد که در اواخر اسفند ماه سال ۱۳۵۴ «اجلاس غیرقانونی مشترکی از به اصطلاح مجلس مکنه برای برگزاری آیین پنجاهمین سال شاهنشاهی تحت ریاست جنابعالی تشکیل شد» یعنی جایی که شریف امامی گفته بود: «بدین منظور جلسه مشترک مجلسین تشکیل یافته تا مراتب ستایش و سپاس خود را به روان پاک آن سردار تاریخ و همچنین به پیشگاه وارث خلف لایق و برومندش شاهنشاه آریامهر تقدیم داریم، وارث تاجدار هوشمندی... که با اجرای انقلاب شاه و ملت و فرماندهی داهیانه... ملت خویش را در مسیر رسیدن به تمدنی بزرگ قرار داد...» پیشنهاد تغییر مبداء تاریخ توسط چکمه لیسان دانسته شد. در این میان البته شخص شریف امامی مؤثر بود که در همین دوران ریاست مجلس سنا را بر عهده داشت. بالاتر این که ظاهراً این پیشنهاد به ابتکار شریف امامی انجام شده بود. حزب معتقد بود که این آهوگردانی مقدمه ای بر تغییر قانون اساسی است، اما نکته این است که این مطلب نه در آن زمان بلکه در هشتم خردادماه سال ۱۳۵۶ یعنی درست در زمانی که افق اوضاع تیره و تاریک بود،



گفته شده بود. در همین ارتباط گفته شد :

« حال خود قضاوت کنید آیا ملت ایران می تواند به کسی که در سی ماه پیش و بنا به مقتضیات زمان برخلاف قوانین اساسی اجلاس مشترک غیرقانونی مجلسین تشکیل می دهد و بر آن ریاست می کند و برای پادشاه مشروطه که حتی جز سلطنت ندارند مقام فرماندهی داهیانۀ کشور را تفویض می کند، اعتماد کرده و با موقوف الاجرا نمودن کار غلطی که خود باعث و بانی آن هستند یا بازنشسته کردن چند افسر عالی رتبه ارتش و یا انحلال سازمان زمان گول بخورد.»

به شریف امامی گفته شد چگونه دستور تعطیلی کازینوها و قمارخانه ها را صادر می کند در حالی که افتخار تاءسیس نخستین کازینو در رامسر از آن بنیادی است که او مدیرعامل آن است و اکثر کازینوها نیز متعلق به همان بنیاد هستند. از همه خواسته شد فریب شعارهای او را نخورند و بار دیگر از «ایجاد رهبری واحد برای ادامه مبارزه و ادامه قاطع و پیگیر آن» سخن به میان آورده شد و این گونه ادعا شد که «حزب زحمتکشان از سال ها پیش همیشه منادی لزوم اتحاد بوده است.» (۲۸)

درست در حول و حوش این وضعیت بود که قرار ملاقات بقائی و شاه گذاشته شد. بدیهی است که این ملاقات در شرایطی روی می داد که شاه در استیصال مطلق نیازمند این بود که او را از وضع پیش آمده رها نمایند. برای این منظور وی با انواع و اقسام افرادی که تصور می کرد می تواند باعث نجاتش شوند ملاقات می کرد؛ اما نکته این بود که شاه به این ملاقات ها و سخنان رد و بدل شده بهایی نمی داد، دلیلش واضح بود : شاه تصور می کرد که سرخ اوضاع جای دیگری است و این راهنمایی ها و ارشادات کوچک ترین اثری در اوضاع نخواهد داشت ، به همین دلیل بود که در نهایت تعجب ، وی بعد از هر ملاقات ، درست کاری را انجام می داد که در ملاقاتها خلاف آن مورد توافق واقع شده بود. یکی از مهم ترین این ملاقات ها با بقائی صورت گرفت . پیش از این که این ملاقات صورت گیرد بقائی از یاران نزدیکش خواست که رئوس محورهای مذاکره را برای وی ترسیم نمایند. یکی از این افراد دکتر سعید پارسا بود که سناریویی بسیار عجیب و جالب توجه برای شاه طراحی کرد که باید از زبان بقائی در ملاقاتش با وی مطرح می شد. غیر از این ، یادداشت های فراوان دیگری نیز در این ارتباط وجود دارند ؛ اما انکار نباید کرد که طرح پارسا که به خط خودش هم نوشته شده است بسیار جالب توجه است . در این یادداشت ها مسائل و موضوعات محتمل البحث مورد کنکاش قرار گرفته و حتی در برخی از آنان شرح گفتگوهای بقائی و شاه نقل شده است . در این ملاقات بقائی به شاه باید یادآوری می کرد که مشکلات با ۱۸۰ درجه چرخش و استقرار حکومت قانون حل نخواهند شد. بر عکس باید ابتدا اعتماد مردم را جلب کرد. «حکومت به عوامل واقعاً معتقد به قانون اساسی» سپرده شود و اوضاع جغرافیایی و قومیت و میزان رشد مردم مورد توجه واقع شود. از دید وی

فردی باید نخست وزیری را عهده دار می شد که «جسور و متهور» باشد و در «دفاع از سلطنت مشروطه وحشتی نداشته باشد.» از دید بقائی و یارانش دکتر علی امینی که در این روزها سخن از نخست وزیری او به میان می آمد، فاقد صلاحیت بود و «به علاوه اعتقاد وی به سلطنت مشروطه فاقد پایه و اساس و مبتنی بر مصلحت است، هر یک از سران جبهه ملی به همین ترتیب» یعنی این که این افراد به علاوه دکتر امینی اعتقادی به سلطنت شاه ندارند و از سر مصلحت آن را ورد زبان خود کرده اند و هیچ تضمین و اعتمادی به آن ها وجود ندارد. باید به شاه گوشزد می شد که از اشتباه مجدد پرهیز کند زیرا وجود مخالفان مسلمان که اکثریت را تشکیل می دهند و «امروزه پیرو آقای خمینی هستند» مولود خلافتکاری های مسئولان است و امروز شعارهای این مخالفان «در نابودی دودمان» خلاصه می شود.

طبق طرحی که به بقائی داده شده بود وی تقسیم بندی بسیار زیرکانه و در عین حال جالبی از آرایش نیروهای در صحنه به شاه ارائه داد. این نیروها عبارت بودند از کمونیست ها، نیروهای جبهه ملی و نیروهای مذهبی. نخست این که وی کمونیست ها را به دو دسته تقسیم کرد: گروهی که طرفدار شوروی و چین هستند و تابع دولت های مزبور و در نتیجه در ضدیت با دولت های ایران هستند و گروهی که «کمونیست های مستقل، عده ای جالب توجه، تشکیلاتی و مصمم» هستند. دوم این که از میلیون تعدادی طرفدار رژیم سلطنت مشروطه اند. «عده ای متظاهر به شعار بالا ولی مستضعف و تحت تاءثیر هر جریان قوی؛ روزی طرفدار آقای خمینی روزی دیگر همدست کمونیست ها... یعنی جبهه ملی - نهضت آزادی.» گروههای کوچک مثل نهضت رادیکال به رهبری مهندس رحمت الله مقدم مراغه ای اگر چه میانه رو هستند اما تحت تأثیر دیگران قرار می گیرند. از دیگر ناراضیان باید از اقشار اجتماعی مثل کارمندان و کارگران نام برد که وضع مشخصی ندارند و تابع شعارهای مخالف و قوی هستند.

سومین گروه در این تحلیل نیروهای مذهبی هستند که بیشترین حجم دیدگاه های وی را در بر می گیرند. از دید یاران بقائی راه مهار بحران ها تشبث به قانون اساسی است «مراه حل معقول بحران فعلی را در این می بینیم و قادر به حل آن بر اساس این فرمول هستیم.» در بخشی از این تحلیل آمده است:

«آقای خمینی هر کس که باشد، هر احساسی داشته باشد، یک فرد مسلمان مذهبی است و در نهایت امر وقتی خطر تسلط کمونیسم را درک کند، حاضر به انعطاف و مصالحه خواهد بود. با او بدرفتاری شده و راههای برگشت را برای او مسدود کرده اند. او به راهی کشیده شده که شاید مایل به دخول در آن نبوده [!]، ولی طوری عمل شده که برای او راه دیگری جز خودکشی و یا قدم گذاردن در این راه وجود نداشته است. به دیده دیگری می توان گفت که یک سیاست قوی

خارجی با هدف تغییر رژیم و با مهارت خاصی پیوندهای ملت را یکی پس از دیگری گسسته است و ماجرای آقای خمینی یکی از این مسائل است.»

تحلیل بقائی را بنگرید که ریشه انقلابی به آن عظمت را مسائل شخصی امام و انتقام گیری ایشان به دلیل واقعیات گذشته می دانست. در ادامه خاطر نشان شده بود که روحانیت به خودی خود مسئله ای مهم نیست و با «حل مسئله آقای خمینی حل می شود.»<sup>(۲۹)</sup> در سند بسیار مهم دیگری استراتژی حزب زحمتکشان در برابر تحولات سال ۱۳۵۷ به خوبی ترسیم شده است. این سند نحوه رخنه و استراتژی شکاف در صفوف انقلاب را توضیح داده است. از دید فردی که آن مطالب را نوشته بود، «هر چند نهضتی که آقای خمینی آن را رهبری می کند یک نهضت مذهبی است» اما همه کسانی که زیر شعار حکومت اسلامی جمعند در واقع خواهان آن نیستند، بلکه مخالفت با گذشته و فقدان یک تشکیلات سیاسی، مردم را به این نهضت مذهبی کشانیده است. با این تحلیل «اگر مرکزی به وجود بیاید که برای این عده قابل اعتماد باشد که واقعاً خواهان حکومت قانون است از نهضت مذهبی جدا خواهند شد.» این امر فقط از دولتی ساخته است که صادقانه خواهان اجرای قانون اساسی باشد. اگر این دولت بتواند چند قدم در راهی که ارائه می کند بردارد، «خواهد توانست آن عده را از مذهبیون جدا کند.» از طرفی همه روحانیون «حکومت اسلامی را خواهان نیستند زیرا صرف نظر از رقابتهای رهبری، می دانند که در شرایط امروز، حکومت اسلامی آن هم با وضع موجود روحانیت و مملکت، قابل پیاده شدن نیست.» بنابراین:



«ما می‌توانیم با جلب این عده آقای خمینی را متقاعد کنیم که حرکت‌های خود را با قانون اساسی منطبق نماید. به جرات می‌توانیم بگوییم که هیچ‌کس حتی مهندس بازرگان قادر به چنین ابتکاری نیست. چه علاوه بر جنبه‌های شخصی، دولت باید مورد اعتماد شاه بوده، برای طرف دیگر لااقل قابل مطالعه و تامل باشد که بتوان از این فرصت تامل و مطالعه در تحکیم پایه‌های حکومت استفاده کرد.»

توصیه می‌شد دولتی که برای رهایی کشور از وضعیتی که در آن گرفتار آمده بود تشکیل می‌شد نباید با گروه‌های مخالف ائتلاف نماید، زیرا معمولاً ائتلاف با دسته‌ها و احزاب سیاسی برای جلب حمایت آنان انجام می‌شود. حال آن‌که حزب او هیچ‌گاه با کمونیست‌ها ائتلاف نخواهد کرد. جبهه ملی فقط یک پوشه فاقد اوراق است و «مذهبی‌ها (یعنی آقای خمینی)»<sup>(۳۰)</sup> حاضر به شرکت در دولت نخواهند بود. «دولت ائتلافی نمی‌تواند تصمیمات آبی بگیرد و البته دولت باید از یک عده مطمئن و فعال تشکیل گردد. از آن طرف «ارتش با اقدامات اخیر لکه‌هایی برداشته (اویسی، خسرو داد و فرمانداران نظامی اصفهان، قم، مشهد و غیره)»<sup>(۳۱)</sup> برای استحکام موقعیت پادشاه چنین چهره‌هایی باید از طرف خود شاه کنار گذاشته شوند.» نویسندگان متن در بند هفتم تبیین دستورالعمل‌های پیشنهادی خود چنین ابراز عقیده کرده‌اند:

۲۳۲

«مقابله با آقای خمینی راه مناسب و مفیدی نیست و باید با او کنار آمد. چنانچه ما دولت را تشکیل می‌دهیم، کمونیست‌ها که ما را به خوبی می‌شناسند، مخالفت خود را تشدید خواهند کرد و از طرفی ما چون اعتقاد به آزادی داریم [!] آن‌ها با استفاده از این فرصت و در دست گرفتن ابتکار از آقای خمینی جدا خواهند شد. برای ما این امکان وجود دارد که آقای خمینی را تشویق به مخالفت با کمونیست‌ها بکنیم پس وقتی کمونیست‌ها از زیر پوشش مذهب<sup>(۳۲)</sup> بیرون آمدند آن وقت آقای خمینی واقعیت‌ها را بهتر درک خواهند کرد. مهم برای ما این است که خطر را به نحوی ملموس به ایشان نشان بدهیم و آن وقت با توجه به طبیعت مذهبی ایشان این اطمینان وجود دارد که ایشان بین اجرای کامل قانون اساسی و خطر کمونیسم<sup>(۳۳)</sup> اولی را انتخاب کنند.

این توصیه‌ها جنگ روانی بسیار سنجیده‌ای بود. باید یکی، دشمن فرضی خلق می‌شد تا با حمله به آن و هراسانیدن مردم، انقلاب را منحرف ساخت. این دشمن کمونیست‌های فرضی بقائی بودند که برای توده‌های مردم شناخته شده نبودند. توصیه شده بود که برای اجرای قانون اساسی باید انعطاف به خرج داد «ما ولو پنج روز در دولت باشیم و کنار برویم در فردا پس فردا به عنوان مهره‌ای مطمئن و اصیل<sup>(۳۴)</sup> مورد توجه خواهیم بود.» نباید از ابتدا همه چیز را گفت «البته شائن ما دروغ گفتن نیست [!] ولی نباید هر چیزی را علنی کنیم، ما می‌خواهیم دولتی در محدوده قانون اساسی تشکیل بدهیم پس باید دولت به همه جا تحکم داشته باشد اگر [شاه] این

حزب زحمتکشان ملت ایران و انقلاب اسلامی

را بپذیرند، یعنی محدوده قانون اساسی را، نباید در ابتدا و حتی الامکان تصریح کنیم که لازمه این کار شرایط علی خان است. وقتی فرمان صادر شد این‌ها قابل حل است. اگر حل نشد کنار می‌رویم با وزنی سنگین‌تر و آبرویی بیشتر.»  
خواسته شد که در ملاقات با شاه باید اختیارات دولت مشخص باشد و باید دولت طرف اعتماد او باشد.

اگر چنین اعتمادی نیست، توفیقی در کار نخواهد بود و اگر اعتماد هست باید دست دولت کاملاً باز باشد که در چارچوب قانون اساسی ادامه فعالیت دهد. رفتار شاه باید به گونه‌ای باشد که با تلاش‌های دولت برای جلب اعتماد مردم تطبیق کند و حتی شاه نباید یک بازدید بدون برنامه به عمل آورد. باید حساب حیثیت حزب را هم کرد، اگر شاه قولی بدهد اما به آن عمل نکند ضایعه به بار خواهد آمد و «این نه به صلاح ایشان است و نه خود ما و نه مردم و مملکت، پس بهتر است قول متقابل بگیریم زیرا اگر قول بدهند و زیر آن بزنند دیگر نباید انتظاری از ما داشته باشند و ما ناچار خواهیم شد برای حفظ حیثیت خود به راهی برویم که هیچ وقت نرفته‌ایم، پس جنگ اول (البته پس از صدور فرمان)<sup>(۳۵)</sup> به از صلح آخر است.»<sup>(۳۶)</sup>

۲۳۳

این مطالب بسیار مهم در واقع استراتژی حزب در دوره‌ای بود که بحران‌ها از هر سوی رژیم پهلوی را در کام خود فرو برده بود و ابتکار عمل را از شاه سلب کرده بود.  
نویسندگان این مطالب و مشاورین نزدیک بقائی مطمئن بودند که شاه بالاخره وی را به نخست‌وزیری منصوب خواهد کرد. به همین دلیل این دورخیز باید مبنایی نظری می‌داشت. بقائی باید با شاه این مطالب را عنوان می‌کرد تا شاه در عین این که به او اعتماد می‌نماید، قدرت ابتکار عمل را نیز در دستان بقائی باقی گذارد. این‌ها در واقع برنامه‌های بلند مدت حزب زحمتکشان و تیمی از نخبگان این حزب بود که نسبت به سلطنت وفادار بودند و آن را بهترین عامل برای جلوگیری از پیروزی انقلاب می‌دیدند. کسی که این رهنمودها را نوشته بود فردی مطلع بود و از دقایق امور و نیز موازنه نیروها تحلیل مشخصی داشته است. به همین دلیل برای کسی که به بقای سلطنت باور داشت این بهترین استراتژی به شمار می‌آمد.

در گزارش منصور رفیع زاده در کتاب شاهد آمده است که این شاه بود که تقاضای ملاقات با بقائی کرد. اما طبق اسناد موجود این بقائی بود که به شاه این پیشنهاد را ارائه داد. تقاضای ملاقات، بعد از ماجرای آتش زدن مسجد جامع کرمان بود. تحلیل حزب زحمتکشان در مورد این فاجعه این بود که عده‌ای که از درون خود رژیم به این اقدامات متوسل شده‌اند می‌خواهند کاری کنند که «دیگر هیچ کس در مقام دفاع از رژیم سلطنت مشروطه و یا حداقل دودمان [پهلوی] نباشد و همه یک کاسه شده و تغییر رژیم را بخواهند. این که چه سودی از این راه عاید این دسته افراد می‌شد

و به چه دلیل باید به چنین ریسک بزرگی که آینده اش نامعلوم بود دست می زدند امری است که در این تحلیل ها، بدان پرداخته نشده است. از دید حزب هدف این تحرکات، بستن راه هرگونه تفاهم، میان رژیم و مردم است؛ لذا هر نوع رابطه ای «بین ما و مقام سلطنت» قطع می گردد و «اینجاست که باید خیلی بهوش باشیم آن هم در شرایط امروز» زیرا ممکن است که مردم مدتی مرعوب شوند اما قطعاً جری تر خواهند شد و «شاید سازمان هایی در داخل سازمان [امنیت] باشند که زمینه را طوری فراهم می کنند که هر کس در مقابل عمل انجام شده قرار بگیرد. در این مورد شاید آژانسهای خارجی هم دخیل باشند. فرض دیگر این است که خود او [شاه] تصمیم می گیرد و دستور می دهد.» [۱] (۳۷)

به هر حال، بعد از حادثه آتش زدن مسجد جامع کرمان بود که بقائی تقاضای ملاقات با شاه کرد. در مورد این که بقائی در این ملاقات چه چیزهایی را باید عنوان نماید سناریوهای گوناگونی تدوین شد و به صورت مکتوب در اختیارش قرار گرفت، که اجمالاً به آن ها اشاره شد. بقائی وقتی می خواست تصمیم مهمی بگیرد از نزدیکان حزبی خود می خواست نظرشان را اعلام نمایند و حتی در یک مورد در سال ۱۳۵۸ از توده های حزبی نیز خواست نظر خود را در مورد بازنشستگی سیاسی وی اعلام نمایند. به هر حال در این ایام تعدادی سناریو برای این که بین او و شاه چه مطالبی رد و بدل شود تدوین شد و توصیه شد که اگر شاه به بقائی پیشنهاد نخست وزیری داد او چه باید بکند و در این زمینه باید به شاه چه مطالبی را گوشزد نماید و برنامه خود را نیز به اطلاع وی برساند. در یک مورد از اسناد مهم به جای مانده از وی مشروح مذاکراتش با شاه آمده است، که بسیار اساسی است. در این ملاقات بقائی خاطر نشان کرد که «غرب نمی تواند ناظر عدم ثبات اینجا باشد، خواه این مطلب خوشایند ما باشد یا نباشد و این خطرناک است و نباید گذاشت کار به اینجا برسد.» در این مذاکرات یادآوری کرد که چند بار جان و حیثیت خود و دوستانش را به خطر انداخته است تا قانون اساسی حفظ شود. «بر این اعتقاد که مخصوصاً با توجه به موقعیت جغرافیایی مملکت هر رژیمی غیر از سلطنت مشروطه خطرناک است.» او صلاح را در این دید که شریف امامی برکنار شود و خودش پیشنهاد شاه را دایر بر پذیرش نخست وزیری که این هم در واقع پیشنهاد بقائی بود - قبول کند.

بقائی یادآوری کرد که در گذشته دوبار پیشنهاد نخست وزیری را رد کرده است، اما توضیح

داد:

«ولی امروز احساس می کنم که عدم قبول آن از ناحیه من و یا تفویض آن به شخص دیگری برای آینده مملکت خطرناک است. اعلیحضرت حتماً باید اعتماد کامل به نخست وزیر مقتدر داشته باشند و آن شخص باید در شرایط و اوضاع و احوالی باشد که بتواند محل وثوق جامعه روحانیت



باشد که به صداقت او اعتماد نمایند و متأسفانه واجد این شرایط منحصرأً منم. [!]

خاطر نشان شد که وی اکنون در وضعیتی قرار دارد که برای حفظ قانون اساسی و حفظ سلطنت مشروطه و مقام سلطنت باید نظر روحانیون را جلب نماید. اگر آنان فکر کنند که او مثل دیگران است توفیقی به دست نمی آید: «عدم توفیق شخصی که از آن پرهیز دارم به جای خود، نگران این هستم که اگر من موفق به دفع خطر در حال حاضر نباشم وضعی به وجود آید که به ایرانستان منجر گردد.»<sup>(۳۸)</sup> اوخواست فرمان نخست وزیری طوری نوشته شود که هرکاری دولت انجام می دهد، نماینده تمایل شاه برای خواسته های مردم باشد و مردم اعمال دولت را اراده شخص شاه بدانند و «خلاصه برداشت باید طوری باشد که گناه بحران موجود به گردن آنهایی که مأمور کار بوده و آن را به وجود آورده اند بیفتد.»

بقائنی گفت که برنامه هایش را به مجلس خواهد داد و اگر تصویب شد و روحانیون آن را جدی تلقی کردند، با آنان وارد مذاکره خواهد شد و خواسته هایشان را بررسی می کند اما «قبل از تصویب برنامه دولت نباید مطلقاً امتیازی بدهیم و امتیازات باید طوری داده شود که متقابلاً بهره بگیریم.» توضیح داده شد که با اقدامات مثبت و مجازات خلافکاران کدورتها از بین خواهد رفت و مسائل به بوته فراموشی سپرده خواهد شد. در مورد پرسش شاه در خصوص نظر وی درباره ساواک گفت: «ما مخصوصاً با توجه به موقعیت جغرافیایی و لزوم داشتن اطلاعات لازم در مورد فعالیت های کمونیستی باید آن را داشته باشیم، ولی افکار عمومی انحلال آن را می خواهد باید به ترتیبی وظایف اطلاعاتی آن را به قسمت دیگری محول کنیم و خودش را منحل نماییم.» و در نهایت خواسته شد که اگر شاه از عملکرد دولت او ناراضی بود صراحتاً بگوید تا خود کناره گیری کند و اجازه ندهد که اشخاص و یا گروههایی با اطلاع از تمایلات شاه در کار دولت کارشکنی نمایند و موجبات سقوط وی را فراهم آورند.<sup>(۳۹)</sup>

ظاهراً بعد از این ملاقات بود که بقائنی مصاحبه ای مطبوعاتی ترتیب داد و در آن نقطه نظرات سیاسی خود را طرح کرد. محور بحث او در مورد سیاستهای شریف امامی بود. او به برگزاری مسالمت آمیز نماز عید فطر اشاره کرد و یادآور شد که این امر خود «دلیل بر این است که شیشه شکنها و آتش افروزها این مردم که نماز گزارند و راه پیمایی و تظاهرات کردند نبودند.» وی از رسانه های جمعی انتقاد کرد که «هر شب می بینید چند صفحه از روزنامه ها به انتشار اخبار سیاسی گروه ها و احزاب و حتی احزاب جدیدی که موجودی آن از همان مؤسس تجاوز نمی کند اختصاص دارد ولی گویی حزب زحمتکشان که در حال حاضر شدیدترین مخالف دولت است وجود ندارد.» دکتر بقائنی ضمن ارائه گزارشی مختصر از فعالیت های خود در گذشته، ابراز عقیده کرد که «بعد از ۱۵ خرداد تنها ما بودیم که به حمایت حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی برخاستیم و هیچ یک از



گروه‌های سیاسی کاری نکردند.» [!] وقتی هم منصور لایحه کاپیتولاسیون را به مجلس برد، «باز هم ما بودیم که به تنهایی اعتراض کردیم و مبارزه کردیم تا همان دولت عدم استفاده از آن را اعلام کرد.» [!] از دید وی بنا به موقعیت، اگر ضرورتی داشت از سوی حزبش فعالیتی انجام می‌گرفت ولی در موارد دیگر که ضرورتی دیده نمی‌شد سکوت پیشه می‌شد: «اگر ما تابع احساسات می‌بودیم، هر روز می‌بایست اعضای خود را به زندان و یا کشتن می‌دادیم. چون کمتر روزی بود که عمل خلاف قانونی نشود و طبعاً خیلی زود از پا در می‌آمدیم و امروز وجود نداشتیم که با استفاده از موقعیت، قدم مهمی در راه آزادی و استقلال برداریم.»

نتیجه گرفته شد وقتی کسی در مقام رهبری مبارزه است باید به حقایق و واقعیتها توجه کند و نباید تابع احساسات باشد، «ما همیشه این طور فکر کرده‌ایم و مخالفین آن را وسیله تبلیغات علیه ما قرار داده‌اند.»

دکتر بقائی بار دیگر خاطر نشان کرد هر کس که مسئولیت اداره کشور را در دست می‌گیرد باید به موقعیت جغرافیایی ایران توجه داشته باشد. پیش بینی شد اگر دولت به فشارهای خود ادامه دهد امکان تجزیه کشور وجود دارد. «و اگر نحوه تغییرات یا تحول، حساب نشده باشد باز هم همین خطر هست.» پرسیده شد آیت الله خمینی در برابر شاه موضع جدی و سازش ناپذیر دارد. با این وصف آیا شما باز هم از ایشان تبعیت می‌کنید. وی پاسخ داد:

«اولاً یک روحانی آن هم مرجع تقلید هرگز دشمنی شخصی با کسی و مقامی پیدا نمی کند. ایشان هر مبارزه‌ای دارند برانگیزه مذهبی و انسانی است و مصلحت جامعه اسلامی را در نظر می گیرند. از مجموع نوارها و اعلامیه‌هایی که صدور آن‌ها از ناحیه ایشان برای ما مسلم است، هرگز تغییر نظام مملکتی استنباط نشده [!] بلکه تغییر شخص مطرح است. پس اگر وضعی به وجود آید که ایشان اطمینان پیدا کنند که قانون اساسی دقیقاً اجرا شده و در آینده نیز خطری آن را تهدید نکند آن وقت مصلحت جامعه مسلمان ایران هر چه اقتضا بکند ولو این که مخالف نظر قبلی ایشان باشد آن را خواهند پذیرفت.

بقائنی در مورد اعتقاد به نظام شاهنشاهی گفت که حزب وی به قانون اساسی پای بند است و رژیم مشروطه سلطنتی جزئی از قانون اساسی است، تا وقتی که از طریق قانونی تغییری صورت نگرفته است همین قانون در نظر حزب محترم است؛ اما هر تغییری در قانون اساسی باید از طریق قانونی باشد. جلوگیری از اجرای قانون موضوعه بر اساس اراده فردی، دیکتاتوری است که البته همیشه خطرناک است و در این زمینه صالح و غیر صالح وجود ندارد. وی اعلام داشت که به دو دلیل حاضر است نخست وزیری را قبول نماید. نخست تکلیف کمیته مرکزی حزب و دیگر وضع بحرانی کشور. اگر کسی بتواند رفع بحران کند حتی اگر حیثیت او از بین برود باید این کار را انجام دهد: «بلی اگر در شرایط قانون اساسی این مسئولیت به من محول شود و مطمئن شوم که قانون اساسی دقیقاً و تماماً اجرا خواهد شد آن را خواهم پذیرفت. مگر معترضین چه می خواهند؟»

در مورد وحدت با جبهه ملی گفت که در اعلامیه سال ۱۳۵۶ خود وحدت را گوشزد کرده است و حل مخالفت‌ها باید برای وقتی گذاشته شود که آزادی محقق شده باشد؛ اما در مورد کمونیست‌ها: «می دانید که یکی از اصول مرامی حزب ما مخالفت با کمونیسم است ولی باید توجه داشت که اولاً این مخالفت به معنی مخالفت با دولت اتحاد جماهیر شوروی نیست. ثانیاً آن عده از کمونیست‌ها از نظر ما به کلی مطرودند که رشته‌ای در کشورهای بیگانه دارند و الا آنهایی که افکار کمونیستی دارند و در عین حال به مملکت خود علاقه مندند، مطرود نیستند.»

وی اعلام کرد که این دسته از کمونیست‌ها در محیط آزادی اجازه فعالیت دارند. باید گذاشت این‌ها از زیر زمین خارج شوند آن گاه با منطق قوی قانع خواهند شد که اشتباه می کنند. در مورد نفت توضیح داد که دنیا به نفت ایران احتیاج دارد و نفت ذخیره ملی ماست. ما ناگزیر از فروش آن هستیم، اما باید آن را به قیمت عادلانه بفروشیم. در مورد اسلحه نیز هر وقت دنیا از خرید آن دست کشید، ایران هم همین کار را خواهد کرد. برای دفاع از کشور و قومیت ایرانی خرید اسلحه لازم است اما نباید زرادخانه تشکیل داد و خرید اسلحه نباید بهانه بازگرداندن پولهایی باشد که از طریق فروش نفت به دست آمده است. (۴۰)

## حزب زحمتکشان و دولت شاهپور بختیار

به رغم همه پیش بینی‌ها و تمهیداتی که اندیشیده شد پست نخست وزیری به بقائی داده نشد. دلیل امر بر ما معلوم نیست. انقلاب به سرعت پیش می‌رفت و در اینجا بود که مرحله چهارم استراتژی بقائی برای جلوگیری از تعمیق انقلاب و نه لزوماً جلوگیری از آن که دیگر عملاً غیرممکن شده بود، مطرح شد. این بار مقام نخست وزیری ابتدا به ارتشبد غلامرضا ازهاری داده شد. بقائی بارها و بارها در مورد خطر واگذاری قدرت سیاسی به مقامات نظامی هشدار داده بود و این هشدارها از دوره رزم‌آرا که به شدت مورد نفرت او بود، شروع شد و تا این زمان ادامه یافته بود. شاه به نظریات او توجهی نکرد و قدرت سیاسی را به ازهاری داد. هشدارهای او جدی تلقی نشد؛ زیرا اجرای آن طرح عملاً غیرممکن بود. مسئله این بود که در شطرنج سیاسی آن روز، بقائی کاره‌ای نبود که از پس حل بحران برآید و شاه خود بهتر می‌دانست که علی‌رغم لاف و گزافهای بقائی کسی از نیروهای انقلاب به او اعتمادی ندارد. در این دوره تمامی مطبوعات تعطیل و بسیاری از دست‌اندرکاران سیاسی کشور دستگیر گردیدند. بر شدت فشارها افزوده شد اما کوچکترین خللی در عزم مردم برای سرنگونی رژیم ایجاد نشد. در این دوره البته حزب زحمتکشان ساکت بود و دورادور شاهد تحول اوضاع بود. بقائی می‌دید که رژیم با سرعتی باورنکردنی در معرض سرنگونی و فروپاشی بافتهای سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی است. در واقع بعد از آن که ازهاری جای خود را به بختیار داد، همه شاهد بودند که در مواضع حزب زحمتکشان آشکارا تحولی صورت گرفته است. این مواضع درست در حالی صورت می‌گرفت که قدرت‌های بزرگ صنعتی هم به این نتیجه رسیده بودند که شاه رفتنی است و از آنجایی که روحیه خود را به طوری باور نکردنی از دست داده است، دیگر هیچ امیدی به بقای او نیست. نخستین بار در دولت بختیار بود که یکی از اعضای حزب که در این دوره تئورسین و استراتژیست تشکیلات هم به حساب می‌آمد، یعنی دکتر سعید پارسا، بیانیه شدیدالحنی را از سوی بقائی علیه نخست وزیر منتشر کرد. در این بیانیه که خطاب به «جامعه محترم مطبوعات» نوشته شده بود از «توطئه خطرناکی که جهانخواران رنگارنگ برای تار و مار کردن نهضت عظیم مذهبی ما تدارک دیده‌اند» خبر داده شد!

لحن بیانیه به مواضع گذشته حزب کوچک‌ترین شباهتی نداشت و از همین روی معلوم بود که کاسه‌ای زیر نیم کاسه است. از دست‌های پلید و اهریمنی که برای پایمال کردن خون جوانان مبارز و شهید ایران که «در راه دین و استقرار حکومت ملی قربانی شده و می‌شوند» یاد شد و اینکه قرار است نهضت تضعیف شود و در بین مبارزان چند دستگی تولید گردد و مسیر مبارزه منحرف

شود. نوشته شد که نزدیک به یک ربع قرن است که روزنامه شاهد ارگان حزب زحمتکشان ملت ایران «این بزرگترین سند مبارزات درخشان ملت ایران» در محاق توقیف افتاده است و «زبان ما و حتی دست و پای ما را بسته و سگان خونخوار و تهمت زنان غدار را گشاده و به جان ما انداخته اند.» گفته شد در دوران بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آن‌ها بودند که از مراجع تقلید خواستند «حضرت آیت الله العظمی خمینی» را به عنوان عالی‌ترین مرجع تقلید جهان تشیع اعلام نمایند و به دنبال آن «توطئه دولت اسدالله علم را که می‌خواست ایشان را در محکمه نظامی محرمانه محکوم به اعدام نماید خنثی کردند»، امری که دروغی واضح و کتمان حقیقتی تاریخی بود. از مخالفت‌های حزب زحمتکشان با تأسیس حزب فراگیر رستاخیز سخن گفته شد و اینکه پس از پیاختن ملت ایران از جنبش آنها حمایت کردند! از فروپاشی قریب الوقوع «کاخ فرعون و فرعونیان» سخن به میان آمد و اینکه شریف امامی خواست «حکومت ستمگرانه اربابان خود را در لباسی دیگر و نقابی دیگر» تثبیت نماید. جالب این که باز هم منظور از فرعون و فرعونیان شخص شاه نبود، هنوز هم کوچک‌ترین حمله‌ای علیه شاه صورت نمی‌گرفت و اطرافیان او مورد پرخاش واقع شدند که با اقدامات خود، سلطنت پهلوی را در آستانه انقراض قرار داده‌اند. گویی شاه از تحولات کشور در دوران استبداد مطلقه خود بی‌خبر بود و انگار که آن تحولات بدون خبر او صورت گرفته است، از دولت ازهارای چیزی گفته نشد و بعد از شریف امامی به حمله به بختیار پرداختند. او را به عنوان «دکتر شاهپور بختیار عامل شرکت نفت سابق، مظهر استعمار انگلیس و یار نزدیک توده‌های وطن فروش که مصداق کامل توده نفتی بوده و می‌باشند» معرفی کردند و اینکه با وجود او «خطر بنیان برانداز اتحاد خبیث سرخ و سیاه در بلعیدن کشور ما» انکار ناشدنی است:

«توطئه گران یا اتحاد پلید سرخ و سیاه دست از اعمال شیطانی خود نکشیدند و برای ایجاد نفاق و چند دستگی در صفوف مبارزات ملت صحنه تازه‌ای ساختند و در صدد حادثه آفرینی دیگری شدند که آن روی کار آوردن حکومت سوسیال دمکرات آقای دکتر شاهپور بختیار است.»

در این اعلامیه از رنگ و لعاب دادن به گذشته سیاسی بختیار «این یگانه عامل استعمار» توسط رادیوهای بیگانه سخن به میان آمد و خاطر نشان شد که در دوره ملی شدن صنعت نفت روزنامه شاهد وی را افشا کرده است و از روابطش با شرکت نفت پرده برداشته است. گفته شد هدف رادیوهای بیگانه از بزرگ کردن بختیار این است که «خلأ حتمی الوقوع قدرت را در ایران به وسیله ایشان پر کنند و منافع اهریمنی خود را از این دولت که دست پرورده خودشان است به چنگ آورند.» نخستین گام برای این منظور دادن آزادی عمل به حزب توده دانسته شد تا «اتحاد توده نفتی را بار دیگر از خفا به آشکار بکشانند و با دست سیاه و اهریمنی خویش جنگ داخلی را بدان سان که مطلوب اربابان استعمارگر ایشان است در کشور ما به راه اندازند.» هشدار داده شد که در

صورت سقوط شاه قرار است خوزستان را به عنوان «عربستان آزاد» و بلوچستان را به عنوان «اتحاد پشتونستان» اعلام نمایند و یا این که مثل کامبوج زیر نام جبهه متحد نجات ملی کامبوج به وسیله حزب کمونیست، ایران را تسلیم اربابان سرخ و سیاه خود نمایند: «این است هدف روی کار آمدن دولت سوسیال دمکرات آقای دکتر بختیار یا در حقیقت دولت توده نفتی جدید.» دکتر بقائی از مردم خواست این مطالب را حمل بر گزافه گویی و دشمنی شخصی با بختیار ننمایند و اصحاب جراید تلاش کنند تا این اظهار نظر در بین مردم منتشر شود. به نمایندگان مجلس توصیه کرد که به بختیار رأی عدم اعتماد بدهند «تا باشد که این کوشش والای شما ندای حق طلبانه ما مردم خاصه زعمای بزرگ دینی را برای مقابله و چاره اندیشی و کوشش بیشتری مهیا سازد و سخنرانان بزرگوار مذهبی که پرورش دهنده مکتب اسلام و مذهب تشیع اند در این باره مساعی لازم را مبذول دارند و پیروزی ملت و دین را به حد اعلی نزدیک سازند.» در زیر متن، نام دکتر بقائی دیده می شد.

متن اولیه این اعلامیه درست ۳۲ روز پیش از پیروزی انقلاب نوشته شده است. این متن به عباس دیوشلی از اعضای قدیمی حزب داده شد تا آن را حل و اصلاح نماید. دیوشلی بعد از اصلاحات خطاب به بقائی نوشت:

۲۴۰

«قربانت شوم، مغز فرسوده ام دیگر به درد کاری نمی خورد ولی شما باور نمی فرمایید، چه می شود کرد. به هر حال مرد غرقه گشته جانی می کند، بنده هم جان کدم و لاطائلاتی به نوشته آقای دکتر پارسی کاستم و افزودم و خود چیزی بیهوده تر از بیهوده [یعنی مطالبی که نقل شد] تهیه کردم و تقدیم داشتم و لطف آقای قنایان مرا از رنج از سفر به شهر و برگشت نجات داد،<sup>(۴۱)</sup> از چرند نویسی پوزش می خواهم، حتی یک بار هم نخوانده ام شرمندگی را. دیو.»<sup>(۴۲)</sup>

متن نامه به اندازه ای گویاست که ما را از هر گونه تحلیلی بی نیاز می کند. رهبران حزب حتی به مطالبی که بالاتر آمد و از نظر شرایط تاریخی کشور هم ارزشی نداشت، بی اعتقاد بودند. اینان از سر هم رنگی با جماعت این بیانیه را نوشتند. بیانیه ای که طبق شواهد موجود حتی در انتشار وسیع آن تردید وجود دارد. جالب این که حتی تاریخ امضای نامه نیز به تقویم شاهنشاهی آمده است، یعنی تقویمی که بقائی مدعی است با آن مخالف بوده است.

حزب زحمتکشان به هیچ نخست وزیری در دوره بعد از هویدا به اندازه بختیار حمله نکرد. در متنی دیگر باز هم وی از عوامل شرکت نفت انگلیس و ایران شناخته شد. گفته شد بختیار در سال های ملی شدن صنعت نفت به منظور شکستن قدرت حزب زحمتکشان در تقویت توده ایها که آن زمان با شرکت نفت متحد بودند، کوشیده بود. همین مطلب را به عنوان اتحاد توده نفتی می نامیدند. از دید حزب این امر باعث شد که نهضت ملی توسط عوامل توده نفتی به شکست



منجر شود :

«با توجه به فرمانروایی [سهام السلطان] بیات و دکتر فلاح دارنده مدال کله سگ [!] از امپراتوری انگلستان بر نفت ملی شده ایران» صدای اعتراض از هر سویی بلند شد. امروز هم با صراحت اعلام می داریم که این عامل استعمار فقط برای اختلال در نهضت مذهبی و ملی ایران به قدرت غیرقانونی رسیده است.»

از دید حزب، مأموریت بختیار این است که اولاً مسیر نهضت مذهبی را به سوی یک نهضت ظاهراً اجتماعی بکشاند و بین ملت و مذهب تفرقه ایجاد کند و ثانیاً می خواهد در نهایت «نهضت پرشور مذهبی» را منحرف نماید. حزب به همین دلیل با نخست وزیری وی مخالف است و موافقت خود را با «نهضت اصیل مذهبی مردم» اعلام می دارد.<sup>(۴۳)</sup>

این موافقت نیز صادقانه نبود، هدف این بود که اهداف و بسترهای انقلاب را اموری صوری و ظاهری معرفی نمایند و از تعمیق انقلاب در ساحت های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جلوگیری به عمل آورند.

این متن حداقل توسط سه تن حک و اصلاح شده بود، زیرا در آن سه نوع خط دیده می شود که هر کدام چیزی را افزوده و یا کاسته اند. همین تذبذب خود نشانی از عدم صداقت آشکار نویسندگان بیانیه بود. این متن نهایی بیانیه بود که گوشه هایی از آن ارائه شد. بیانیه ای که تصور نمی رود منتشر شده باشد. تأکید حزب بر «نهضت مذهبی» مردم ایران بدون انگیزه نبود. در حقیقت آنان اهداف انقلاب را نه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، بلکه اجرای صرفاً مناسک و مراسم مذهبی می دانستند و به این دلیل با بختیار در می آویختند که به گمان آنان گویا وی سطح انتظارات مردم را بالاتر می برد. گویی بختیار نخست وزیر شاه نبود و مردم نیز انتظاری جز واژگونی رژیم پهلوی داشتند. این که بختیار - البته از سر عوامفریبی - از «نهضت ملی» مردم ایران سخن به میان می آورد جای تردید نیست؛ اما نکته این است که بقائی و یارانش با علم به این موضوع در برابر آن اظهارات می گفتند که خواسته های مردم اساساً سیاسی و اجتماعی نیست و هدف اصلی صرفاً برپاداشتن شعایر دینی در جامعه است و هر شعاری که علیه این مضمون داده شود به مثابه انحراف جنبش از مسیر اصلی تلقی می شود.

در نسخه دستنویس اعلامیه ای دیگر جایی که از «جنبش مذهبی» ایران که توسط «جامعه روحانی و زعامت حضرت آیت الله العظمی خمینی رهبری می شود» سخن به میان آمده بود روی لغات «و زعامت حضرت آیت الله العظمی خمینی» خط کشیده شده و به عبارت صحیح تر حذف شده بود. در این متن نیز همیشه واژه های جنبش مذهبی داخل گیومه گذاشته شده و بر آن تاءکید شده است. اظهار شد بختیار قبل از این که مجلسین به او ابراز تمایل کنند از تریبون رادیو و

تلویزیون استفاده کرد «تا با اعلام غیرقانونی بودن رژیمی که از آن باید فرمان و رأی اعتماد بگیرد، بتواند افکار روشنفکران و ناراضیان را به خود جلب کرده» و در برابر جنبش مذهبی «دکان نهضت ملی باز نموده و در برابر حکومت اسلامی حکومت سوسیال دمکرات بنا نهد». منظور این بود که جرم بختیار این است که به رژیم می کشد تا «رهبران در قید حیات نهضت مذهبی را به سینه فراموشی بسپارد و رژیم هم به این وهم و گمان به این خفت تن در داد». بنابراین اطلاق عنوان نهضت ملی و یا نهضت دمکراتیک به جنبش عظیمی که اینک به صورت یک جنبش مذهبی نمایان شده است جز ایجاد تفرقه و نفاق سود دیگری ندارد :

«حزب زحمتکشان ملت ایران همیشه در کنار این جنبش مذهبی و زعیم بزرگ آن حضرت آیت الله العظمی خمینی خواهد بود، همچنان که از روز اول این دعوت را لبیک گفته و به یاری و حمایت این جنبش و معظم له برخاسته است.» [! (۴۴)]

در بیانیه ای دیگر، دوباره، ضمن محکوم کردن دولت بختیار و اشاره ای مجدد به سوابق او در دوره ملی شدن نفت آمده بود :

«حزب زحمتکشان ملت ایران با توجه به سوابق و اسناد موجود شخص او را برای همیشه بی اعتبار دانسته و دولت او را به دلایل بسیار، غیرقانونی اعلام می دارد.» (۴۵)

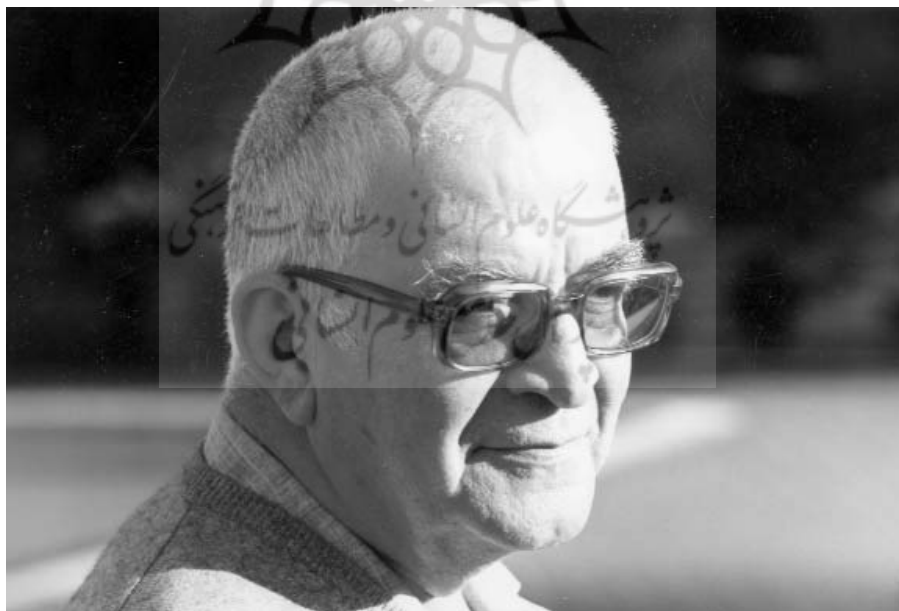
البته نخستین دلیل غیرقانونی بودن دولت بختیار از دید حزب این بود که برکشیده شاه نیست و دولت به وی تحمیل شده است. در پیش نویس این اعلامیه جمله اخیر ابتدا به این شکل بود : «... به دلایل بسیار و به پیروی از آیت الله خمینی» که روی لغات به پیروی از آیت الله خمینی خط کشیده و حذف شده است. واضح است که دولت بختیار هیچ گونه پایگاهی در بین مردم نداشت. مضافاً این که سران رژیم گذشته و نیز ژنرال های ارتش با وی میانه ای نداشتند. بنابراین درباره اهمیت دولت او اغراق لازم نبود.

بختیار در زمانی پست نخست وزیری را قبول کرد که حتی سران دولت های آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان نیز شانس برای بقای شاه نمی دیدند. پس او نمی توانست در اصل حرکت مردم تغییری ایجاد نماید. تاءکید حزب زحمتکشان بر جنبش مذهبی آن هم در دوره بختیار ناشی از این معنا بود که نخست وزیر سطح تقاضاها و خواسته های مردم را می دانست و این گونه اظهار نظر می کرد که به آن وقوف دارد و تلاش می کند این خواسته ها را برآورده نماید، که البته این وعده ها برای آرام ساختن اوضاع بود و بس.

به یاد آوریم که حزب و شخص بقائی معتقد بودند : نباید به مردم امتیازی داد. پس، از دید حزب شعارهای بختیار باعث می شود تا نهضتی که به گمان آن ها سطح تقاضای آن فقط اجرای

مراسم دینی و اهداف آن نیز اجرای شعایر مذهبی است ، به بیراهه رود. و اطلاق نهضت ملی به این جنبش توسط بختیار باعث می شود که این نهضت صبغه ای سیاسی و اجتماعی پیدا کند و در این صورت رژیم سلطنتی صد در صد واژگون خواهد شد. حقیقت این است که تقاضاهای مردم در آن دوران بسیار بالاتر از چیزی بود که بقائی و یا بختیار اعلام می کردند. اگر بختیار می خواست در چارچوب نظام سلطنتی اصلاحاتی را انجام دهد و آن را با قانون اساسی وقت تطبیق نماید، این امر با تقاضاهای آن دوران که واژگونی نظام سلطنت بود انطباقی نداشت. از سوی دیگر برخلاف شیطنت های بقائی و عوامفریبی های او تقاضاهای مردم صرفاً اجرای مراسم ظاهری دینی نبود زیرا در همان دوره نیز کسی مردم را از اجرای مراسم دینی خود منع نکرده بود. مردم به استقرار نظامی جدید به جای سلطنت می اندیشیدند و این مقوله را البته از طریق شعائر دینی ، ممکن و میسر می دیدند. به عبارتی ، تلاش بر این بود تا وجوه مختلف اجتماعی و اقتصادی و سیاسی دین به معرض اجرا گذاشته شود.

و پسین تلاش های بقائی در سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ اولاً برای انحراف انقلاب از مسیر اصلی آن بود و پس از نومیادی از این مهم ، برای باز کردن جایی در بین نیروهای انقلاب ؛ اما این تلاش ها نتوانست به نتیجه ای که مورد انتظار وی بود منتج شود. نیروهای انقلاب و بخشهایی از مردم وی را می شناختند.



به همین دلیل این بار دیگر فریب او را نخوردند و از او کناره گرفتند. اگر چه بقائی از تلاش خود دست برنداشت، اما در نیمه‌های سال ۱۳۵۸ به این نتیجه رسید که دیگر با روش‌های گذشته نمی‌توان کاری انجام داد. در دی ماه همان سال سخنرانی مشهورش را تحت عنوان «وصیت نامه سیاسی» ایراد و بازنشستگی سیاسی خود را - به ظاهر - اعلام نمود. با این وصف او تا واپسین روزهای حیات، به تحریکات خود علیه نیروهای انقلاب ادامه داد.

### پانوشت‌ها

- ۱- بیانیه هیئت اجراییه حزب زحمتکشان ملت ایران، ۱۹ آذر ۱۳۵۶، ش ۷۵۸/۵۴.
- ۲- به معنی رفیق در زبان روسی و کنایه از این که این عده از طرفداران شوروی بوده‌اند. گیومه متعلق به اصل سند است.
- ۳- شاید این اظهارات با یکدیگر متناقض به نظر آیند، زیرا رهبران حزب از سویی به سرکوبگری در آن دوران باور داشتند و در صدد راه نجاتی بودند و از سوی دیگر سرنگونی رژیم را خیانت به کشور ارزیابی می‌کردند. باید توضیح داد مراد حزب از حکومت ستمگر صرفاً دولت‌های آن دوران بودند که از دید وی باید فدای ندانم کاری‌های شاه می‌شدند تا وی از زیر ضربه خارج شود و فرصت دوباره‌ای یابد برای استمرار حکومت خود.
- ۴- این مطالب همه به نقل از بیانیه فوق، ذکر شده است، حزب در اردیبهشت سال ۱۳۳۰ تاسیس گردید، یعنی تا آن روز، ۲۶ سال از تأسیس این تشکیلات می‌گذشت، نه بیست و هفت سال.
- ۵- منظور گردانندگان حزب، کسانی مثل دکتر هوشنگ نهاوندی و دکتر محمود جعفریان و امثالهم هستند که در زمره گردانندگان حزب رستاخیز و سابقاً از اعضای «توده - نفتی» بودند.
- ۶- همه نقل قول‌ها از بیانیه‌ای است که بالاتر به آن اشاره شد.
- ۷- گمنام به بقائی، مورخه ۱۳۵۶/۹/۲۸، ش ۷۵۸/۵۲.
- ۸- زیرا نه این که فقط آن فاجعه تاریخی را قیام ملی ارزیابی می‌کرد - و حتی او بود که به دستگاه تبلیغاتی شاه آموخت که به جای قید قیام افسران و درجه‌داران به ماجرای این روز قیام ملی مردم ایران اطلاق نمایند - بلکه به این دلیل بود که وی و حزبش در این ماجرا نقش بسیار مخربی بر عهده گرفته بودند و با ایالات متحده و سرویس جاسوسی آن دقیقاً همسو بودند.
- ۹- یک مورد آن، منصور رفیع‌زاده است که اصلاً با معرفی شخص بقائی وارد ساواک شد، از این راه به آمریکا رفت و تشکیلات ساواک در آمریکا را راه‌اندازی کرد و تنها فردی بود که تا پیروزی انقلاب ریاست ایستگاه ساواک در آمریکا را در اختیار داشت و از بدو مأموریت خود در این سمت تغییری نکرد و حتی با افراطی‌ترین تیم سیا که افرادی مثل جرج بوش پدر در زمره آن‌ها بود همکاری بسیار نزدیک نمود و اصلاً به عضویت سیا درآمد.
- ۱۰- کلیه ارجاعات از نامه بقائی به سولیوان، سی ام آذرماه سال ۱۳۵۶، ش ۷۵۸/۵۴.
- ۱۱- گمنام به بقائی، بی تا، شماره ۷۵۸/۴۱.
- ۱۲- بیانیه حزب زحمتکشان ملت ایران، مورخه ۱۳۵۷/۲/۲۸، ش ۷۵۸/۸.
- ۱۳- نامه بقائی به شاه درباره حزب رستاخیز، ۱۳۵۳/۱۲/۱۴.
- ۱۴- همان، ص ۴.

- ۱۵- بیانیه هیئت اجراییه حزب زحمتکشان ملت ایران ، مورخه ۱۳۵۶/۹/۱۸ .
- ۱۶- بیانیه مورخه ۱۳۵۷/۲/۲۸ ، ص ۱۰ .
- ۱۷- نامه هیئت اجراییه حزب زحمتکشان ملت ایران به دادستان کل کشور ، مورخه ۱۳۵۶/۱۰/۲۸ .
- ۱۸- به نقل از بیانیه ۱۳۵۷/۲/۲۸ ، ص ۱۲ .
- ۱۹- تأکید از نویسندگان بیانیه است .
- ۲۰- حسین آبادیان : زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی ، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ، تهران ، ۱۳۷۷ .
- ۲۱- همان ، ص ۱۳ .
- ۲۲- همان ، ص ۱۴ .
- ۲۳- همان ، ص ۱۵ .
- ۲۴- همان ، ص ۱۶ .
- ۲۵- پرائتز از نویسنده اصلی این سطور است .
- ۲۶- یادداشت و پرسش و پاسخ احمد احرار با بقائی ، ش ۷۵۸/۴۱ .
- ۲۷- یادداشت دکتر بقائی ، ش ۷۵۸/۴۹ .
- ۲۸- بیانیه هیئت اجراییه حزب زحمتکشان ملت ایران ، مورخه ۱۳۵۷/۶/۷ ، ش ۷۵۸/۱ .
- ۲۹- یادداشت های مذاکره شاه و بقائی ، ش ۷۵۸/۴۰ .
- ۳۰- پرائتز از اصل سند است .
- ۳۱- پرائتز در اصل سند .
- ۳۲- تأکید از نویسنده این پیشنهادهاست .
- ۳۳- تأکید از نویسنده این پیشنهادهاست .
- ۳۴- تأکید از ماست .
- ۳۵- پرائتز در اصل سند .
- ۳۶- یادداشت برای دکتر بقائی در حاشیه ملاقات وی با شاه ، دوره شریف امامی ، ش ۷۵۸/۴۲ .
- ۳۷- گزارش به بقائی در مورد مسجد جامع کرمان ، مورخه ۱۳۵۷/۷/۲۵ ، ش ۵۷۸/۴۲ .
- ۳۸- تأکید از ماست .
- ۳۹- مذاکرت بقائی و شاه ، دوره شریف امامی ، ش ۷۵۸/۴۲ .
- ۴۰- مصاحبه مطبوعاتی دکتر بقائی ، دوره شریف امامی ، ش ۷۵۸/۴۲ .
- ۴۱- منظور رفتن از شمیران به تهران است . منزل دیوشلی در شمیران و بقائی در خیابان ایران قرار داشت .
- ۴۲- دیوشلی به بقائی ، مورخه ۳۷/۱۱/۲۰ [۱۳۵۷] ، ش ۷۵۸/۶۵ .
- ۴۳- دستنویس متن بیانیه حزب زحمتکشان ملت ایران علیه دولت بختیار ، ش ۷۵۸/۹۳ .
- ۴۴- بیانیه هیئت اجراییه حزب زحمتکشان ملت ایران ، مورخه ۱۳۵۷/۱۰/۱۶ ، ش ۷۵۸/۶۵ .
- ۴۵- بیانیه حزب زحمتکشان ملت ایران ، بی تا ، ش ۷۵۸/۶۵ .